

نحوه تعامل زنان در چالش نقش‌های چندگانه

مورد مطالعه: زنان ساکن در شهر تهران که همزمان

شاغل، دانشجو، متأهل و دارای فرزند هستند

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۶/۱۰/۲۸

مهری طیبی‌نیا

دکترای جامعه‌شناسی فرهنگی - tayebi_nia@yahoo.com

جبار رحمانی

استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری -

rahmani@iscs.ac.ir

چکیده

فرصت‌های مشارکت اجتماعی زنان منجر به تعدد نقش و مستلزم تعاملاتی شده که می‌تواند تصویر هویتی جدیدی از زنان را نشان دهد. هدف ما بیان موقعیت تعاملی و نحوه پاسخ‌های راهبردی زنان در نقش‌ها و لایه‌های متعدد هویتی است که در این وضعیت پدید می‌آید. ترسیم تصویری از راهبردهای آشکار، پنهان و گاه مبهم زنان در تعارضات و چالش‌های حوزه خصوصی و عمومی در انجام وظایف و مسئولیت‌هایشان در مواقعی است که خود، تنها تعیین‌کننده وضعیت خود نیستند. نتایج این پژوهش با روش کیفی مردم‌نگاری و تکنیک تحلیل تماتیک در سه جنبه توصیف، تحلیل و تفسیر نتایج با تعداد ۳۸ مصاحبه از زنان مورد مطالعه در شهر تهران نشان می‌دهد زنان در طی فرایند بازاندیشی، تمایل بیشتری به تعاملات منعطف و قابل کنترل از سوی خود دارند و چالش‌های همیشگی این زنان، آنان را در الزام شکستن برخی ساختارها قرار می‌دهد. زنان به صورت پیوسته به ترمیم و اصلاح شکاف‌های موجود در زندگی می‌پردازند که عنوان «تعاملات ترمیمی» توضیح و تفسیری در راستای حرکت زنان به سمت ایجاد تعادل و سازگاری است؛ بنابراین «اخلاق مراقبت همراه با تعاملات ترمیمی»، برای زنان بهترین پیامد ممکن و نوعی راهبرد موفق در زندگی آنان قلمداد می‌شود.

واژگان کلیدی

تعدد نقش، تعاملات زنان، هویت، نظریه زمینه‌ای، آموزش عالی.

۱. مقدمه

در شرایط دو دهه اخیر در جامعه ایران و توسعه فزاینده مراکز آموزش عالی، درخواست و رقابت برای حضور زنان در دانشگاه، فرصت حضور و مشارکت اجتماعی آنان را افزایش داده و با حضور زنان در مراکز دانشگاهی و شغلی که در بیشتر موارد با نقش‌های مادری و همسری در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، بسترهای جدیدی برای ایفای نقش و برساخت هویت زنان ایجاد شده است؛ موقعیت‌های چندوجهی که در قالب چند نقش متفاوت و گاه متضاد توانسته تصویر جدید و تیپ‌های هویتی جدیدی از زنان را شکل دهد. بخشی از زنان این نقش‌های چندگانه جدید و سنتی را به طور هم‌زمان ایفا می‌کنند؛ یعنی هم نقش‌های سنتی مادری و همسری را دارند و هم شاغل‌اند و دانشجوی؛ نوعی حضور هم‌زمان و چندگانه در نظام‌های نقشی متفاوت. آنچه اهمیت دارد، نحوه ایجاد رابطه و تعامل میان این نقش‌ها و حل تعارض‌های موضعی میان آنها و در نهایت نحوه برساخت هویت‌های چندلایه‌ای زنان متناسب با نقش‌های چندگانه و بسترهای آنهاست.

شناخت نوع تعامل زنان در تعدد نقش‌های چندگانه در فضای خانه و جامعه که در نهایت می‌تواند در هویت بخشی جدید به زنان و همچنین در ایجاد تغییرات ساختاری اجتماعی تأثیرگذار باشد، می‌تواند از ضرورت‌های توجه به یکی از ابعاد جامعه‌شناسی زندگی زنان باشد.

بنابراین در راستای پرداختن به مقوله زنان، دو موضوع قابل توجه است: اول فرد و دوم محیط‌های اجتماعی. فرد به نوبه خود در این فرایند با دو بعد شخصیتی مورد توجه قرار خواهد گرفت: یکی فرد به عنوان عاملی فعال، خلاق و تفسیرگر و بازاندیش به تعبیر گیدنز و در بعد دیگر، فرد در تعامل با جمع و ناظر بر ساختارها و کنترل کننده آنها. دوم متن اجتماعی است که در آن فرد در تعامل با متن، عملکردهای اجتماعی را سازمان می‌دهد و همچنین متن به عنوان ناظر و خالق کنش‌های نیت‌مند (سفیری و زارع، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵)؛ بنابراین زنان از یک سو در نقش عاملانی خلاق و بازاندیش به صورت مداوم و خودآگاه سیاست‌های زندگی خود را منعکس می‌کنند و در این مسیر طی تعاملات متقابل با جلوه‌های اجتماعی متن، موقعیت مکانی و زمانی خود را بازتولید می‌کنند. از سوی دیگر چالش نمادین فرد و اجتماع در بازنمایی

عملکردهای اجتماعی در زمان و مکان پویاست. گیدنز با یادآوری این مطلب که انسان‌ها اشیای منفعل یا دریافت‌کنندگان بی‌چون و چرای «برنامه‌ریزی» جنسیتی نیستند، مردم را عاملان فعالی می‌داند که نقش‌ها را برای خود خلق و جرح و تعدیل می‌کنند (گیدنز و بردسال، ۱۳۹۴، ص ۱۵۶-۱۵۹). در این پژوهش نیز مسئله تعامل زنان در تعدد نقش‌ها از خلال تجربه‌هایی گفتمانی در بستر اجتماعی بررسی خواهد شد.

۲. بیان مسئله

اولین و مهم‌ترین عرصه کار و تعامل زنان، اغلب کار خانه‌داری همراه با نقش همسر و مادر شناخته می‌شود و نقش شغلی و دانشجویی به نسبت آن کم‌اهمیت‌تر از فعالیت‌های خانه‌داری و مراقبت از فرزندان به شمار می‌آید. این در حالی است که امروزه دگرگونی در پایگاه زنان، نمونه‌ای خوب از ماهیت پیچیده روابط بین خانواده و جامعه است و نباید صرفاً آن را در چارچوب قدرت و مقاومت لحاظ کرد. زنان حلقه‌ی رابط بین این دو موجودیت هستند و وضعیت روابط جدید، هم در درون خانواده و هم گاهی در تعارض با آن تحول یافته است. این تحول طی دهه‌های اخیر سریع‌تر از ساختارهای اجتماعی بوده است. امروز زنان در مقایسه با مادران خود از تحصیلات بالاتری برخوردار شده و در صدد تعریف نقش‌های جدید برای خود برآمده‌اند (سگالن، ۱۳۹۳، ص ۳۳۰). فرصت‌های آموزش برابر برای زنان در اوضاع کنونی به نقش‌های متعددی انجامیده که برای زنان نیز انتظار حضور و مشارکت برابر را ایجاد می‌کند. به دنبال این امر، زنان به حضور و تعامل در راستای ایفای نقش‌های جدید خود ناچارند و این در حالی است که حضور آنان در نقش‌های اجتماعی، هیچ نسبتی از وظایف خانه‌داری و مراقبت از فرزندان را برای آنها کاهش نداده و اکنون با تعدد نقش، وظایف نقشی دیگر نیز تحت الزام‌های نقشی، آنان را در وضعیت متفاوتی از پیش قرار داده است. زنان در این راستا همواره برای مدیریت این نقش‌ها تعاملات بسیاری دارند و اغلب با تکیه بر توانمندی‌های فردی و اجتماعی خود در مدیریت بهتر اوضاع می‌کوشند. این تعاملات به صورت پیوسته می‌تواند تصویر هویتی جدیدی از زنان را نشان دهد.

منظور از تعامل در این مطالعه، عملی است که در واکنش به تغییرات در بستر رخدادهای آن اتفاق می‌افتد. در این وضعیت ممکن است عمل تغییر کند یا گاهی به تغییراتی در بستر بینجامد و به این شکل نتیجه آن به چارچوب عمل‌های بعدی منجر شود. معمولاً ساختارها

بستر را برای عمل فراهم می‌کنند و تعامل نیز نتیجه کوشش افراد یا گروه‌ها برای هماهنگ کردن خود با موقعیت جریان می‌یابد یا قطع می‌شود. تعامل به فرد محدود نمی‌شود و می‌تواند به واسطه افراد درون یک اجتماع، هم انجام شود و هم بر آنها تأثیر بگذارد (ر.ک: استراوس و کرین، ۱۳۹۰، صص ۱۸۵ و ۲۰۷).

هدف این پژوهش بیان موقعیت تعاملی زنان در بستر نقش‌های چندگانه و لایه‌های متعدد هویتی آنهاست؛ به بیان دیگر ترسیم تصویری از راهبردهای آشکار و پنهان و گاه مبهم زنان در مدیریت تعارضات و چالش‌های حوزه خصوصی و عمومی و تلاشی در راستای به تصویر کشیدن جایگاه و موقعیت زنان در انجام وظایف و مسئولیت‌هایشان در مواقعی که خود، تنها تعیین‌کننده وضعیت خود نیستند و دیگران اجتماعی اغلب جایگاه آنان را به صورت پیوسته به آنان یادآوری می‌کنند.

منظور از شناخت تعاملات زنان، شناسایی فعالیت‌هایی است که چه در جنبه‌های موفقیت‌آمیز و چه در جنبه‌های چالش‌زا در نقش‌های متعدد، هویت زنان را صورت‌بندی می‌کند. شاید شناخت فعالیت‌های روزانه زنان در طی زندگی روزمره آنان در کنار تحلیل موقعیتشان امری حاشیه‌ای قلمداد شود؛ ولی واقعیت امر این است که غفلت از شناخت تجربه‌های روزمره زندگی زنان موردنظر در این پژوهش و شناسایی مشکلات آنان بنا بر روایت خودشان از زندگی فردی و اجتماعی‌شان که می‌تواند با افزایش بحران‌های فراوان موجب ایجاد مسائل اجتماعی دیگری شود، اهمیت دارد. هر مسئله اجتماعی در وهله اول، ناشی از تصویری است که نشان‌دهنده تجربه واقعی افراد در زندگی روزمره است.

پیشینه مطالعات انجام‌شده در ارتباط با هویت زنان نشان می‌دهد هویت هر فرد برگرفته از هویت فردی، هویت نقشی و هویت‌های مسلط اجتماعی و سبک زندگی است (ر.ک: تاکی، ۱۳۸۸، ساروخانی و رفعت‌جاه، ۱۳۸۳)؛ بنابراین هرگونه تغییر در هویت فردی به واسطه کنش‌های متقابل نقشی و اجتماعی، به تغییر ماهیت هویتی و بازتولید هویت فردی جدید خواهد انجامید. هویت اجتماعی نیز از مقوله‌های موردتوجه در تحقیقات گوناگون است که نه تنها در جامعه‌شناسی، بلکه در روان‌شناسی اجتماعی نیز بدان پرداخته شده است. آرامش سنتی دیروز، برای انسان به هم خورده و انسان مدرن در برابر سیلی از انتخاب‌ها قرار گرفته و هرازگاهی در درون خود با تعارض‌هایی روبه‌رو می‌شود. از آنجا که شدت این تعارض‌ها بیشتر در معرض رخدادهای اجتماعی اتفاق می‌افتد، پژوهش‌های انجام‌شده در

شناسایی این ارتباط، نشان‌دهنده تأثیر فاکتورهای اجتماعی بر تعارض‌های هویتی هستند (ر.ک: میراشه، ۱۳۹۱). در یک طبقه‌بندی از عوامل اجتماعی تأثیرگذار بر بازتعریف هویت اجتماعی زنان، افزایش تحصیلات و اشتغال از طریق کاهش مطلوبیت الگوی زن سنتی و با توجه به دشواری‌های هماهنگی نقش‌های سنتی با نقش‌های جدید، زنان را با بحران‌های هویتی روبه‌رو می‌کند و تنها راه‌حل مسئله، تعریف هویت اجتماعی زنان از سوی خود آنهاست (ر.ک: ساروخانی و رفعت‌جاه، ۱۳۸۳). نتایج پژوهش دیگری نشان می‌دهد هویت اجتماعی مدرن، نوگرایی و نگرش نقش‌جنسیتی تساوی‌گرایانه - بر روی هم - نزدیک به ۳۳ درصد از کل رفتار دنیاگرایانه زنان را تبیین می‌کنند (ر.ک: خواجه‌نوری و ریاحی، ۱۳۹۲).

در شناخت ساختار هویت مدرن نیز رابطه میان سرمایه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان بر نگرش آنان به هویت مدرن خویش مؤثر است. نتایج نشان می‌دهد که این رابطه، مثبت و معنادار بوده و هر سه نوع سرمایه، نقش مستقیمی در شکل‌گیری هویت مدرن زنان داشته‌اند (ر.ک: معصوم، ۱۳۹۰). همچنین با وجود پیش‌فرض‌ها مبنی بر تأثیر کلیشه‌های جنسیتی نقش و ارتباطات زنان و مردان، تأثیر کلیشه‌ها بر هویت جنسیتی افراد بسیار پایین است (باستانی و موسی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۵).

بسیاری از جامعه‌شناسان فمینیست (اسمیت، ۱۹۷۹م؛ آکلی، ۱۹۷۲م؛ ابوت و والاس، ۱۹۹۵م) بر شناخت تجربه‌های روزانه زنان از روایت‌های آنان برای شناخت مسائل زنان تأکید می‌کنند (Wall & James, 1995, p.5). با توجه به این موضوع که نحوه تعاملات زنان در زندگی روزمره در قشرها و گروه‌های گوناگون زنان با وضعیت متفاوت، یکسان نیست و زنان در لایه‌های هویتی خود، شکل‌های گوناگونی از تعامل را نشان می‌دهند، شناخت این تعاملات می‌تواند گامی مؤثر بر تعدیل انحصارگرایی پژوهش‌های پیشین و شناخت تصویری واقع‌گرایانه برای زنان باشد. در این پژوهش، منظور از تعاملات، همان کنش‌های زنان در فرایند تفسیر اوضاع در ذهنیت فردی آنهاست که می‌تواند در شکل‌های متنوع و متکثر - وابسته به اوضاع مختلف زنان - متغیر و سیال باشد. با توجه به اینکه همه کنش‌هایی را که برای افراد رخ می‌دهد، همواره در یک ساختار سازمان‌دهی شده در نظر می‌گیریم، برای شناخت کنش‌ها در درون موقعیت‌ها و نحوه عمل، راه‌های مختلف و متنوعی وجود دارد (Mekyn Lay & Chris, 2011, p.173). بنا بر آنچه گفته شد، اگر دغدغه این پژوهش

را نوع کنش و رفتار زنان در رویارویی با نقش‌های متعارض و ناهمگون بدانیم که گاه می‌تواند به آسیب‌های فردی و ساختاری به خانواده بینجامد، مسئله اصلی پژوهش ما توصیف، تحلیل و تفسیر ما برای رسیدن به یک شناخت جامع از رفتار و کنش زنان چندنقشی است؛ کنشی که در یک فرایند تعامل میان فرد و ساختار، هم می‌تواند به خلق هویت جدیدی برای زنان منجر شود و هم اجتماع ساختاری را از خود متأثر کند.

مبانی نظری: ماهیت تعاملات روزمره زنان؛ از الزام تا اختیار

نقش به معنای انتظاراتی تلقی می‌شود که شخص دارنده موقعیت و پایگاه اجتماعی باید آن را برآورده کند. در یک تقسیم‌بندی، نقش‌ها یا محول هستند یا محقق: نقش محول نقشی است که از سوی جامعه به فرد محول می‌شود و از افراد انتظار اجرای هنجارهای آن نقش می‌رود و نقش محقق نقشی است که جامعه به فرد تفویض می‌کند، اما یکسان نمی‌ماند؛ بلکه هر فرد بر اساس ذوق و سلیقه خود در آن نقش دخل و تصرف می‌کند و بنا به میل درخواست خود در آن تغییراتی ایجاد می‌کند؛ بنابراین هر کس می‌تواند نقش محول خود را به نحوی که خود مایل است و با تکیه بر ابتکار و ذوق خود به نقش محقق تبدیل کند (و ثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۳، ص ۲۱۵-۲۱۷).

در وضعیت کنونی، زنان - هم‌زمان با گسترش ارتباطات جمعی و افزایش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی - آمادگی خود برای مشارکت در نقش‌های گوناگون را اعلام کرده‌اند و حضور پررنگ آنان در سال‌های اخیر در دانشگاه‌ها مصداق مشارکت خودخواسته این نیمه جامعه است. زنان برای نشان دادن خود به عنوان عاملان توانمند، به سمت انتخاب نقش‌ها رفته‌اند و عوامل فردی و اجتماعی، نقش مؤثری در سیاست‌های زندگی این زنان داشته است. سیاست زندگی در نظریات گیدنز، پاسخ به پرسش‌های وجودی است که فرد چگونه باید زندگی کند؛ به دیگر سخن، سیاست زندگی، ارتقای خودشکوفایی فردی است. این سیاست پیامدهای فراگیری برای روابط میان فردی به‌ویژه روابط نزدیک دارد. دموکراتیک شدن روابط نزدیک و جست‌وجوی خودشکوفایی عاطفی، روابط نزدیک را دگرگون کرده و امکان برقراری روابط ناب را که تنها بر پایه شرایط درونی خودشان و نه بر حسب عوامل خارجی است، پدید می‌آورد (کیویستو، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷). در واقع سخن گیدنز را می‌توان نشان‌دهنده تأثیر تصمیم‌های کلان زندگی بر امور خرد فردی دانست. جایی که زنان با انتخاب تحصیل به عنوان نقشی افزون بر نقش‌های پیشین، روابط، تعاملات

و کنش‌های خود را تغییر داده‌اند؛ اگرچه این تعاملات در گذر زمان می‌تواند پیامدهای اجتماعی و تحول فرهنگی در حوزه زنان را نیز به دنبال داشته باشد. تحول فرهنگی باید در متن تحول هویتی و توسعه هویتی رخ دهد (Jhally, 1997, p.12). این عوامل همواره به متن دارای پیامدهای فردی و اجتماعی متفاوتی وابسته‌اند. عواملی که به تغییر نقش‌ها می‌انجامد، در محیط‌های اجتماعی گوناگون یکسان نیستند و تأثیرات آنها نیز هم‌زمان احساس نمی‌شود. تحولات اجتماعی هیچ‌گاه منحصر به فرد نبوده، مسیر آن خطی نیست (سگالن، ۱۳۹۳، ص ۲۵۹).

از جمله تغییرات در تعاملات زنان می‌توان به تعاملات زنان در حوزه خانواده اشاره کرد که برای زنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در این نوشتار نیز بر آن تأکید خواهد شد. تحولاتی که می‌تواند ساختارهای وظایف زنانه را از خانه‌داری و مراقبت کودکان، به فضای اجتماعی پیوند بزند و با رشد فردیت، زنان را به سمت برابری در تعاملات نقشی ببرد. ویلموت و یانگ (۱۹۶۰م) در ارتباط با دموکراتیک شدن خانواده معتقد بودند شکل آتی خانواده، خانواده متقارن است؛ یعنی خانواده‌ای که زن و شوهر به جای نقش‌های مجزا و کارهای متفاوت در خانه، در امور مشترک با یکدیگر به سمت تقارن خواهند رفت (Abbott & Wallace, 1990, p113)؛ بنابراین انتظار تغییرات در فضای خانواده به عنوان نهادی که مانند خود هویت می‌تواند در دوره‌های مختلف تحت تأثیر تعاملات متفاوت زنان و مردان تغییر ساختار دهد، قابل تأمل است.

خانواده در واقعیت امر در طی دوره‌های مختلف به صورت یکسان نبوده و دستخوش تحول شده است؛ بنابراین نسبت دادن تحول در ساختار خانواده به تحول تعاملات درونی آن بیراه نخواهد بود. هر جا هویت جنسیتی در فضای مردانگی و زنانگی به عنوان موج اول تغییر و تحول یابد، در موج دوم، تعاملات درونی آن نیز متحول می‌شود و در موج سوم خود به تحول ساختاری کلان خواهد انجامید. وود ادعا می‌کند جنسیت و کسب هویت جنسیتی نه ذاتی است و نه لزوماً پایدار؛ بلکه از طریق تعامل در یک جهان اجتماعی رخ می‌دهد (Wood, 2003, p.21).

بنابراین توجه به این امر در راستای ارزیابی صحیح‌تر از فرایند در حال رخداد اجتماعی از سوی زنان نیز ضرورت دارد. ابهام فضای نقشی زنان، بیشتر در فضای خانوادگی است و دلیل تأکید این پژوهش نیز پرداختن به ابهامات تعاملاتی زنان و نوع نگاه آنان به این

تعاملات است. نقش‌های شغلی و دانشجویی به دلیل ماهیت الزام‌آور نقشی در درون خود بیشتر بر تعاملات الزام‌آور متکی‌اند و این در حالی است که نقش خانوادگی کمتر دستخوش تعاملات الزام‌آور بوده و بیشترین الزام‌های هنجاری که برای زنان ناپذیرفتنی است، هنجارهای کلیشه‌ای است. چیزی که بی‌هیچ تغییری، تکرار و بازتولید می‌شود، با الگوی ثابت و عام انطباق دارد و از تشخیص ویژگی‌های فرد ناتوان است؛ یعنی تصویر ذهنی یکنواخت و قالب‌بندی شده‌ای که برای اعضای یک گروه مشترک است و عقیده‌ای به غایت ساده‌شده، رفتاری، عاطفی و یادآوری بی‌آزمون و بررسی را نشان می‌دهد (Mitchell, 1986, p.79).

هنجارهای کلیشه‌ای از جمله هنجارهایی است که مطابق با شرایط بروز نبوده و مفاهیم آن در متن اجتماعی کنونی برای زنان موضوعیت کم‌رنگی دارند. کلیشه‌ها مفاهیمی هستند که به راحتی از درون بافت ساختاری جدا نمی‌شوند و تعاملات زنان در امور کلیشه‌ای، فقط نوع نگاه معارض زنان به این امور را نشان می‌دهند و این در حالی است که در واقعیت امر، کلیشه‌ها خود را در قالب‌های دیگری بازتولید کرده و در فضای تعامل نیز برای خود جا باز کرده‌اند. آن اکلی (۱۹۸۲م) می‌گوید حتی وقتی نقش‌های زناشویی مشترک است، عموماً گفته می‌شود مرد به زنش کمک می‌کند و چنانچه وظایف ضروری زندگی معطل بماند، زنان را مسئول می‌شناسند (Abbott & Wallace, 1990, p129). اسپایکرمن (۱۹۹۷م) معتقد است نقش‌های پایه‌گذاری شده بر کلیشه‌های جنسیتی از سوی جامعه که محدوده وظایف را برای مردان و زنان تعیین می‌کنند، ناسازگاری را گسترش داده‌اند (سفیری، ۱۳۸۵، ص ۴۹). براین اساس درپیش گرفتن سیاست‌هایی که بتواند فشار ناسازگاری ناشی از کلیشه‌ها را کاهش دهد، در ظاهر امر به وضعیت زنان کمک می‌کند؛ ولی در واقعیت، همچنان در خدمت بازتولید کلیشه‌هاست؛ مگر آنکه سیاست‌ها همچنان بر محور برابری نقشی بین زنان و مردان بتواند کلیشه‌های ساختاری را از بافت ساختاری اجتماعی جدا کند. حال در این رابطه - در مرحله نخست - اگر هدف زنان را دستیابی به ایدئال‌های اجتماعی زنانه بدانیم و انتخاب تحصیلات را ابزاری برای رسیدن به اهداف منظور کنیم - در مرحله دوم - پیامد آن برای زنان در تحصیل و اشتغال، به انتخاب مسیرهای بسیاری برای آنان خواهد انجامید؛ بنابراین ناگزیر تعاملات آنان نیز حول همین محور شکل خواهد گرفت و در سیر طبیعی خود، موانع را از سر راهشان بر خواهند داشت. شناخت نحوه

تعاملات زنان می‌تواند راهبردی در جهت مدیریت صحیح و کمک به از میان برداشتن موانع برای زنان با کمترین هزینه باشد.

تعاملات و کنش‌های زنان طی فرایند هویت‌یابی آنان، موضوعی است که در توصیف هر بخش از ساختار و فرایند کلی برساخت هویت زنان در این پژوهش به آن پرداخته‌ایم؛ اما در این بخش، به طور ویژه با نگاهی جامع به چگونگی و نحوه تعاملات زنان در فرایند برساخت هویتشان می‌پردازیم. تفکیک این بخش به طور جداگانه در شناخت هویت زنان به معنای انفکاک کنش و تعاملات زنان از مسیر شناخت هویت نبوده و صرفاً برای رسیدن به شناختی گسترده و منظم از کنش‌های زنان است. کنش‌های زنان در فرایند برساخت هویت، بسیار متکثر و متنوع است و در حوزه‌های متعدد، مصادیق فراوانی دارد.

این تعاملات برای زنان مورد مطالعه - به دلیل حضور فعال در چهار نقش مادری، همسری، دانشجو و شاغل - دارای زوایا و جزئیات پرشمار و کمابیش پیچیده و همراه با راهبردهای فراوان است. برای رسیدن به فهمی منسجم از نوع تعاملات این زنان کوشیده‌ایم با طبقه‌بندی مفهومی از یافته‌های مورد نظر و از دیدگاهی مشرف به تعاملات زنان، به مفهومی متناسب با وضعیت زندگی زنان مورد مطالعه برسیم؛ تا جایی که این فضای مفهومی بتواند تا حدودی نوع تعامل واقعی زنان طی زندگی روزمره را به تصویر بکشد. به دنبال این هدف، مصادیق در دسته‌بندی‌های کلی‌تر و به تعبیری در سطح مفاهیم کلان نسبت به مفاهیم دیگر پژوهش عرضه می‌شود و دلیل این دید کلان مفهومی، مشخص کردن چارچوبی قابل فهم و قابل شناخت برای تعاملات متکثر، متعدد و پیچیده زنان است. اگرچه تمامی معانی و مفاهیم، برگرفته از تعاملات بسیار ساده تا پیچیده زنان بوده و از لایه‌های گوناگون هویتی آنان استخراج شده است؛ اما در نهایت در پالایش مفاهیم، به عبارت‌ها و مقوله‌هایی تلخیص یافته که در قالب جدول شماره ۱ نشان داده شده است. ما در این دسته‌بندی، هم‌زمان با توصیف مفاهیم در قالب تم به دنبال کشف سنخ‌ها و الگوهای کنش به عنوان مشخصه و محور تعاملات زنانه هستیم.

۳. روش تحقیق: روشی برای فهم روایت زنان از تعدد نقش

این مقاله با رویکرد کیفی و روش مردم‌نگاری و بهره‌گیری از تکنیک تحلیل تماتیک، به مطالعه‌ی زنانی پرداخته که هم‌زمان نقش‌های همسری، مادری، شاغل و دانشجو را دارند. مردم‌نگاری تفسیری یا تأویلی، به کشف معنا در تعاملات مورد مشاهده می‌پردازد. در این

نوع مردم‌نگاری، اصالت به کشف معنا در کنش یا رفتار است (ایمان، ۱۳۹۴، ص ۵۳). زنان مورد مطالعه در این پژوهش - به عنوان جامعه آماری - افرادی هستند که در جامعه ایرانی در شهر تهران و از میان طبقه متوسط، مسیر سنتی هویت زنانه را پیموده‌اند؛ یعنی در خانه و در محیطی با فرهنگ سنتی ایرانی و پدر و مادری مذهبی بزرگ شده‌اند، به مدرسه رفته‌اند و در سنین هفده تا بیست‌سالگی ازدواج کرده‌اند، ازدواج آنان نیز توسط خانواده و با انتخاب والدین شکل گرفته است. در نتیجه فضای اصلی هویت اجتماعی و فردی آنان، فضای اندرونی خانه و بستر اصلی برساخت هویت است. اغلب زنان مورد مطالعه از رده سنی سی سال به بالا با تأکید به داشتن هم‌زمان هر چهار نقش در هنگام مصاحبه، به صورت هدفمند و بدون تمرکز بر گرایش رشته‌ای و محل تحصیل دانشگاهی از میان زنان شهر تهران انتخاب شده‌اند. مصاحبه با زنان مورد بررسی در شرایطی انجام شد که ادامه تحصیل در مقاطع دانشگاهی برای آنان - چه آغاز تحصیلات عالی دانشگاهی و چه ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر - از نظر زمانی پس از نقش همسری، مادری و شاغل بودن رخ داده بود. تکنیک اصلی گردآوری اطلاعات، مصاحبه عمیق بوده و نمونه‌ها در شهر تهران از طریق نمونه‌گیری نظری انتخاب شده‌اند. در مجموع ۳۸ مصاحبه عمیق با زنان انجام شده است.

یکی از متعارف‌ترین و پرکاربردترین روش‌های تحلیل، تحلیل تماتیک یا موضوعی است؛ یک روش مستقل تحلیلی مبتنی بر استقرا که با طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون داده‌ای و برون داده‌ای از طریق داده‌های متنی و مصاحبه‌ها به سنخ‌شناسی تحلیلی می‌رسد (محمدپور، ۱۳۹۲، ص ۶۶). برای تحلیل داده‌های تحقیق، ابتدا با بررسی داده‌ها و طبقه‌بندی متنی با رهیافت مقایسه، به اشباع مفاهیم دست یافته و در فرایند بازنمایی تم‌ها، مفاهیم، کدگذاری و به تقلیل داده‌ها پرداخته شده است (جدول شماره ۱).

در این پژوهش با اتکا بر نظریات گوبا و لینکن، از تکنیک زاویه‌بندی برای باورپذیری داده‌ها استفاده شده و بدین منظور از منابع متفاوت داده (زاویه‌بندی داده‌ای)، روش (زاویه‌بندی روش‌شناختی)، مشاهده‌گران (زاویه‌بندی پژوهشگر) و رویکردهای نظری (زاویه‌بندی نظری) برای میان - کنترل کردن ناسازگاری‌ها و کژاطلاعات استفاده شده و از سوی دیگر در این پژوهش برای اعتبار بخشیدن به فرایند معنایابی داده‌ها با تمرکز بر عینیت و حساسیت سعی شده در تمام مراحل مصاحبه، معناهای استنباط‌شده از متن را با حساسیت

نظری استادان در ارتباط قرار داده و از تجربه‌های تخصصی آنان در این حوزه استفاده شود (ر.ک: فلیک، ۱۳۹۰، ص ۴۲۰).

۴. یافته‌های پژوهش

با توجه به تأکید این پژوهش بر بخشی از فرایند هویت‌یابی زنان که مرتبط با کنش‌های روزمره آنان برای خلق هویت جدیدی برای آنان است، یافته‌های پژوهش نیز به طور ویژه متمرکز بر همان بخش از فرایند هویت‌یابی و بخشی از پازل فرایند هویت‌یابی جدید زنانه است؛ بنابراین آنچه از نتایج مطالعه بر می‌آید - در یک دید اولیه و کلی - تعاملات زنان را می‌توان به «تعاملات متعین» و «تعاملات منعطف» تقسیم کرد.

۴-۱. تعاملات متعین

روان‌شناسان اجتماعی نقش را واکنش یا پاسخ رفتاری فرد در برابر هنجارهای اجتماعی و الگوهای فرهنگی تعریف می‌کنند. برای هر فرد، یک نقش به منزله اتخاذ یک انگاره رفتاری منسجم و معلوم است که ایفای آن از او انتظار می‌رود (سگالن، ۱۳۹۳، ص ۲۳۳). در پاسخ به این پرسش که زنان تعاملات خود را چگونه و در چه ساختاری انجام می‌دهند، باید بگوییم زنان در لایه‌های متعدد هویتی خود، تعاملات متعدد و گاه متعارضی را تجربه می‌کنند؛ اگرچه نتایج پژوهش نشان می‌دهد بیشترین بخشی که زنان در آن، تعاملات خود را با حساسیت و صرف وقت بیشتری انجام می‌دهند و با تعیین راهبردهای هدفمند، در آن برنامه‌ریزی‌های بیشتری دارند، فضای خانواده است. برایندها صاحب و شنیدن روایت‌های زنان در این حوزه، نشان‌دهنده کیفیت زندگی زنان و سبک زندگی آنان در هویت بر ساخت شده است.

منظور از «تعاملات متعین» تعاملاتی هستند که به صورت ذاتی از سوی چارچوب‌های ارزشی و هنجاری، ارزش‌ها و ساختارها الزام‌مند شده و به همین دلیل، این تعاملات را به صورت متعین و الزام‌آور معرفی کرده‌ایم. در نمونه‌ای از این نوع تعاملات، ل. ۳۴ ساله، دانشجوی معماری می‌گوید: «خب نمی‌تونم بگم وظیفه‌ام نیست؛ به‌رحال من هم به عنوان یک زن و یک مادر دارای وظایفی هستم؛ از طرفی تو دانشگاه و محل کار هم انتظاراتی از من هست که اونها هم جزو وظایف منه و مجبورم که بپذیرم و انجام بدم؛ اما بیش از همه دلم برای دخترم و همسرم می‌سوزه و نگران هستم. همه وظایف بر گردن منه و همسرم زیر بار هیچ‌یک از کارهای خونه نمی‌ره». با توجه به اینکه زنان در کنترل تعاملات الزام‌آور

دخالت کمتری می‌توانند داشته باشند، می‌کوشند همواره آنها را در حالتی از تعادل نگه دارند و به انجام آنها احساس تعهد، مسئولیت و وظیفه می‌کنند. این تعاملات اغلب در چارچوب نقش‌های الزام‌آور ساختاری در لایه‌های هویتی متعدد زنان است.

زنان اغلب تمام چالش‌های خود در این حوزه را به منابع ارزشی و هنجاری، شرایط ساختاری و کلیشه‌ای اجتماعی نسبت می‌دهند؛ اما تعریف این نوع تعاملات در دسته‌بندی‌های الزام‌آور به معنای پذیرش کامل این تعاملات از سوی زنان نیست؛ زیرا زنان همواره با استفاده از تفسیرهای خلاقانه شخصی و فردی در موقعیت‌های گوناگون کنش انجام می‌دهند؛ اما رعایت نکردن هر کدام از الزامات هنجاری در این گونه تعاملات، نشان‌دهنده نوعی ساختارشکنی در پذیرش و تعامل نقشی از سوی زنان است. اگر یکی از الزامات ساختاری متعین، نقش همسری و رعایت حقوق همسر در خانواده باشد، زنان در این حوزه، انجام امور خانه‌داری را از الزامات نقش همسری می‌دانند و بیشترین ساختارشکنی مرسوم زنان در الزامات حقوق همسر در بخش حقوق مرتبط با زناشویی دیده می‌شود. به نظر می‌رسد همکاری نکردن مردان در امور خانه و مسئولیت فرزندان، یکی از دلایل مقوم در ساختارشکنی زنان در حوزه مربوط به حقوق همسران است. زنان انتظار همراهی همسر در امور مربوط به خانه را دارند و اغلب شکایت زنان در ارتباط با همکاری نداشتن همسران است. اگرچه این نوع شکایت‌های زنان، صرفاً ناشی از فشارهای نقشی آنان نبوده، بلکه یکی از دلایل اصلی ساختارشکنی زنان در این حوزه، به‌رسمیت‌نشاختن حقوق زنان از سوی همسران در مقایسه با وضعیت فشار نقشی خودشان است. چالش‌های زنان با منطق کلیشه‌های زنانه نیز از عوامل دیگر ساختارشکنی الزامات این نقش است.

در ادامه اگر نقش مادری را به عنوان یک نقش دارای الزامات هنجاری مشخص بدانیم، زنان مورد مطالعه بیشترین حوزه تعاملاتی خود را بر انجام امور مراقبتی، تربیتی و عاطفی برای فرزندان متمرکز کرده و با توجه به اینکه این الزامات برای آنان جنبه ارزشی دارد و در صورت انجام ندادن آنها احساس گناه می‌کنند، بنابراین زنان می‌کوشند برای نشان دادن تصویر مادر نمونه، هنجارهای این نقش را به‌طور کامل و عالی انجام دهند. شاید تنها ساختارشکنی زنان در این حوزه را بتوان جایگزین کردن حمایت اطرافیان برای مراقبت یا حمایت از فرزندان از سوی والدین زنان مورد مطالعه دانست. اگرچه مؤسسات

وابسته به فرزندان نیز بخشی از این مسئولیت را می‌پذیرند؛ اما زنان همواره در ایفای بهینه نقش مادری، بیشترین انرژی و وقت را صرف می‌کنند.

یکی از نقش‌های دیگر، نقش دانشجویی است که زنان ملزم به انجام هنجارهای آن هستند. در این ارتباط، زنان برای انجام تعاملات تحصیلی ایدئال تلاش می‌کنند و خواهان جلب رضایت استادان هستند؛ ولی با توجه به اینکه زنان مورد مطالعه هم‌زمان نقش‌های متعددی دارند، بی‌گمان فشار نقش به کاهش کیفیت امور تحصیلی در این زنان انجامیده و مصادیق اعتراض و شکایت استادان از کم‌کاری دانشجویان، موفقیت کمتر این زنان در حوزه تحصیلی را نشان می‌دهد. اگرچه می‌توان با یک باور قطعی اذعان داشت در میان افراد مورد مطالعه، جذابیت تحصیلات برای زنان به عنوان بخش کاملاً فردی و اختصاصی برای آنهاست؛ اما ایفای این نقش از سوی زنان - به دلیل هم‌زمان بودن آن با نقش‌های دیگر - بر کیفیت تحصیلی آنان تأثیر داشته است.

نقش شغلی زنان نیز از حوزه‌هایی است که زنان در آن ملزم به انجام هنجارها و مقررات آن هستند. اغلب زنان در این ارتباط، مشکل اختصاص زمان در میان وقت‌های کاری خود برای پرداختن به تحصیل یا استفاده از مرخصی و حتی غیبت‌های گاه‌وبیگاه برای رد و فسخ امور خود را دارند و این موضوعات معمولاً آنان را در فضای کاری با چالش روبه‌رو کرده است. ذکر این نکته نابجا نخواهد بود که بگوییم اغلب مشکلات و گرفتاری‌های زنان در تصمیم‌گیری کارفرمایان برای سپردن سمت‌های دارای مسئولیت به زنان تأثیرگذار بوده و به صورت غیرمستقیم و پنهان توانسته زنان را از دستیابی به موقعیت‌های بالاتر شغلی در آن مقطع محروم کند.

۲-۴. تعاملات منعطف

نوع دیگر تعاملات، «تعاملات منعطف» است. این تعاملات محصول تعاملات منعطف فردی، خانوادگی و اجتماعی فرض شده و نشان‌دهنده نوعی از تعاملاتی است که کاملاً وابسته به فردیت زنان است و هرگونه تعامل شخصی زنان در این حوزه را می‌توان به تفاوت‌های شخصیتی، نوع تفسیر زنان از شرایط و میزان خلاقیت‌های فردی زنان نسبت داد. این تعاملات از این جهت منعطف نامیده شده‌اند که در بین زنان، تظاهرات مختلف و متعددی داشته و هر کدام از زنان به فراخور تفسیرهای شخصی خود، این تعاملات را تجربه و کنترل کرده‌اند.

این تعاملات بیشتر از سوی زنان قابل کنترل است و به‌طورذاتی هیچ‌گونه الزامی بر آنها متصور نیست. اگرچه این تعاملات در دیدگاه‌های زنان در اغلب اوقات محصول ساختارهاست و می‌تواند در الزام‌های اجتماعی ریشه داشته باشد؛ اما در حالت کلی، آنان این موارد را شخصی و فردی فرض می‌کنند و می‌کوشند با راهبردهای خلاقانه آنها را اجرا کنند. ر. ۳۶ساله، دانشجوی رشته علوم تربیتی می‌گوید: «شاید قبلنا برام حل مسائل خیلی پیچیده تر بود؛ اما الآن خیلی آسون تره. خیلی قشنگ می‌تونم اینا رو منیج کنم؛ یعنی الآن وقتی می‌خواهی اون کار رو انجام بدی، می‌دونی که تهنش به چی می‌رسی. البته من همه اینا رو سعی می‌کنم یه جوری مثبتش کنم؛ مثلاً اون آدم که عوض نمی‌شه، من دارم عوض می‌شم. اینکه چقدر بتونم رو اون تأثیر بذارم که اونم با خودم بیارم، این خیلی مهمه و من سعی کردم این جورى این تغییر رو انجام بدم. پروسه فکر کردن‌هام کوتاه شده؛ وقتی تحصیل می‌کنی، این پروسه کوتاه تره؛ خیلی زودتر تصمیم می‌گیری. اساساً بلدتر شدم؛ مثلاً قبلنا بلد نبودم و چون دوست نداشتم کانتکت ایجاد کنم، از ذهن خودم پاکش می‌کردم؛ ولی الآن می‌دونم چجوری می‌تونم به نتیجه برسم. قدیم چالشم با جنگ و دعوا بود، الآن چالشم نرمه؛ الآن حتی آدم‌های دیگه رو هم با کلام و رفتار کنترل می‌کنم تا اینکه بخوام باهاشون بحث بکنم».

ردیف	مقوله‌های باز (سطح اول)	مقوله‌های باز (سطح دوم)	مقوله‌های محوری	مقوله انتخابی
۱	رعایت حقوق همسر، وفاداری، خانه‌داری	الزام ساختاری نقش همسری	تعاملات متعین (الزام‌های ارزشی، الزام‌های ساختاری، الزام‌های کلیشه‌ای)	تعمیرات فردی و اجتماعی
۲	تربیت، توجه به تحصیل، تأمین عاطفی فرزندان	الزام ساختاری نقش مادری		
۳	حضور در کلاس، حضور فعال آموزشی و پژوهشی، تقید زمانی	الزام ساختاری نقش دانشجو		
۴	حضور در محل کار، تقید زمانی، رعایت مقررات شغلی	الزام ساختاری نقش شاغل		
۵	چالش درونی (توجه به خود، تحقق تعهدات فردی مانند کسب منزلت، ثروت و قدرت)، جلب رضایت دیگران،	تعاملات منعطف فردی	تعاملات منعطف (متأثر از شخصیت فردی و نوع	

تفسیرهای شخصی و خلاقیت‌های فردی)		ساختن تصویر ایدئال، نگرانی از آینده، جلب رضایت خود	
		کنترل درونی (جست‌وجوی مسیرهای امنیت و آرامش روانی، انتخاب مواضع پایدار)	۶
		بحران درونی (تعارضات ارزشی و هنجاری، سردرگمی عاطفی، مورد تأیید نبودن از سوی دیگران)	۷
		آرامش درونی (توجه خود به عنوان فردی موفق، توجه شرایط بر اساس معیارهای زن ایدئال، تأیید گرفتن از دیگران، تحقق آرمان فردی)	
	تعاملات منعطف خانوادگی	تعاملات توجه‌پذیر، تعاملات عاطفی و هیجانی، تعاملات متقابل	۸
تعاملات نامتجانس (غیرقابل کنترل و ذاتی)	تجانس نداشتن نقش‌ها ابهام نقش	سازگاری، حذف نقش، تعدیل نقش، تحمل فشار نقش	۱۰
تعاملات متعارض (تعارض قابل کنترل و غیرذاتی)	تعارضات درون‌نقشی تعارضات بین‌نقشی	سازش، هم‌فکری، درخواست حمایت، مبارزه، تلاش برای تعدیل، تعریف راهبردهای موقت/ پایدار	۱۱
تعاملات راهبردی (کنترل شرایط)	راه‌های حل مسئله نحوه مدیریت نقش	اولویت‌بندی نقش‌ها، تقسیم وظایف، توجه، مداخله، تلافی، بی‌تفاوتی و سکوت	۱۲

جدول شماره ۱: وضعیت تقلیل و مقوله‌بندی داده‌ها

از جمله تعاملات منعطف فردی زنان، در حوزه تعاملات درونی با خودشان و در نتیجه «چالش‌های درونی» آنهاست که کاملاً وابسته به روحیات درونی زنان متغیر است و زنان در موارد معرفی شده (جدول شماره ۱) فعالیت‌های خود را وابسته به چالش‌های درونی خودشان با این موضوعات پردازش می‌کنند.

زنان مورد مطالعه - به دلیل تنوع فعالیت‌هایشان در نقش‌های متعدد - همواره چالش بی‌توجهی به خود را دارند. آنان نگران ندادن فرصت‌هایی از زندگی به خود فردیشان

هستند و می‌کوشند برخی از تعاملاتشان را وابسته به چالش‌ها تعریف کنند. بررسی این موضوع که در عمل، زنان چقدر موفق بوده‌اند، از طریق این پژوهش قابل ارزیابی نیست و نتایج تحقیق، تنها نشان‌دهنده وجود این چالش و نوع تلاش زنان برای کاهش این چالش درونی است. زنان همچنین وابسته به شرایط اجتماعی کنونی، چالش‌هایی را در ارتباط با اثبات خود و تحقق تعهدات به خودشان دارند: انتظار کسب منزلت، ثروت و قدرت از سوی زنان برای ارتقای خود فردیشان.

یکی از چالش‌های دیگر زنان، تلاش برای جلب رضایت اطرافیان است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، زنان برای اثبات مسئولیت‌پذیری خود در نقش‌های گوناگون در جلب رضایت اطرافیان - اعم از فرزندان، همسر، خانواده، استادان و کارفرمایان خود - می‌کوشند؛ بنابراین این چالش زنان، همواره آنان را در مسیر انجام فعالیت‌های خودخواسته قرار داده و اگرچه در بیشتر مواقع همراه با تحمل فشارهای جسمی و روحی است؛ اما زنان با نسبتی از رضایت، به آنها می‌پردازند و این چالش‌ها را کنترل می‌کنند.

ساختن تصویر ایدئال از خود، نگرانی از آینده و درنهایت جلب رضایت خود نیز از مواردی است که زنان را دچار دغدغه می‌کند. در بخش‌های بعدی پژوهش، به‌طورمبسوط به مصادیق این تصویر ایدئال زنان از هویت خود خواهیم پرداخت. با توجه به این واقعیت که زنان مورد مطالعه، هم‌زمان از فضای نسبتاً آرام خانه وارد فضای شلوغ و پرمسئولیت اجتماعی و خانوادگی می‌شوند، بنابراین دنیای زنانه آنان بسیار درگیر تغییرات سریع و تا حدودی پیش‌بینی نشده است. در واقع تجربه گسستی که بین فضای خانوادگی و اجتماعی اتفاق افتاده، زنان را درگیر بحران‌ها و تعارض نقش‌هایی می‌کند که به یک‌باره وظایف و مسئولیت‌های آنان را از فضای خانوادگیشان به فضای اجتماعی نیز گسترش داده و این در حالی است که در ازای این افزایش مسئولیت‌ها هیچ راهکار دیگری در خصوص کاهش یا تعدیل در فضای قبلی یا همان فضای خانوادگی از سوی همسران یا جامعه برای آنان پیش‌بینی نشده است؛ بنابراین آنچه در نگاه نخست برای زنان چالش درونی به دنبال داشته است، تقسیم نشدن وظایف در ایفای نقش است که در پی آن، نخستین فضای آسیب‌پذیر آن نیز خانواده خواهد بود.

نوعی از چالش درونی زنان با خود در رابطه با آشفتگی‌های ناشی از نقش‌های فراوان است و نوع دیگری از چالش‌ها در ارتباط با دیگرانی است که منشأ آغاز و ایجاد و

پایداری این نوع آشفتگی می‌شوند؛ زیرا دیگر برای زنان، نقش سنتی، ارزشی فراتر از نقش اجتماعی کنونی آنان ندارد و بنابراین تعارض انتظارات دیگران با ارزش‌های فردی زنان و ناسازگاری این دو ذهنیت، عامل تشدیدکننده آشفتگی‌های درونی زنان است. ریچارد ویور (۱۹۹۵م) معتقد است افراد باید خودشان با آگاهی فردی حول محور ارزش‌ها رفتار کنند؛ زیرا اجبار در آنها برای افراد، کم‌کم تحمل‌ناپذیر می‌شود. اگرچه وی آگاهی افراد در انتخاب را وابسته به محل زندگی افراد می‌داند (Juliel, 2005, p.3).

یکی دیگر از تعاملات فردی زنان، انجام «کنترل‌های درونی» است. زنان مورد مطالعه برای حذف، تعدیل یا کاهش فشارهای ناشی از تعدد نقش و تعارضات و چالش‌های آن همواره به دنبال یافتن راه‌هایی برای تأمین آرامش خود هستند. این آرامش اگر در خانواده و توسط همسر و فرزندان محقق نشود، در درجه نخست از سوی والدین این زنان بوده و در مرتبه‌های بعدی توسط مشاوران یا اطرافیان قابل اعتماد برای زنان محقق شده است.

زنان همواره برای یافتن آرامش درونی خود به دنبال موضعی پایدار، محکم و قابل اعتماد هستند که بتوانند با تکیه بر آنها آرامشی پایدار و همیشگی را برای خود ایجاد کنند. اگرچه خانواده در درجه نخست بهترین گزینه برای این درخواست فردی زنان قلمداد می‌شود؛ اما اگر در ساختار خانواده محقق نشود، زنان مسیرهای فراوان دیگری را برای استقلال فردی و رسیدن به این آرامش روانی انتخاب می‌کنند که شاید در موارد خاص برای زنان آسیب‌زا نیز باشد؛ اما در حالت بهنجار، تحصیل و اشتغال در درجه اول ایجاد احساس امیدواری، امنیت اجتماعی و اقتصادی به زنان می‌دهد و از سوی دیگر شاید به جرئت بتوان گفت ارزش‌ها و هنجارهای فردی همچون تقیدات مذهبی و اخلاقی به منظور جلب رضایت خداوند یا امیدهای آینده به فرزندان از جمله مواردی بود که زنان با تکیه بر آنها از طریق اقناع خود، آرامش و امنیت روانی خود را فراهم می‌کردند.

زنان با توجه بحران‌های درونی که بر اثر تعارضات ارزشی و هنجاری در آنها ایجاد می‌شود و همچنین سردرگمی‌های عاطفی آنان در نبود حمایت‌های روحی و همچنین استرس تأیید نشدن از سوی دیگران به بازنگری درونی برای توجیه این موارد می‌پردازند. زنان با توجیه خود به عنوان فردی موفق در دید اجتماعی، توجیه خود بر اساس معیارهای زن‌ایده‌آل و گرفتن تأیید دیگران درباره هویت چندلایه خود و اینکه توانسته‌اند تا حد زیادی آرمان‌های فردی خود را محقق کنند، خود را برای یافتن و رسیدن به آرامشی

درونی متقاعد می‌کنند. این نوع تعاملات دقیقاً به دلیل ماهیت کنترل‌پذیر بودنشان از سوی زنان، در دسته‌بندی تعاملات منعطف فردی قرار گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد کنترل درونی، یکی از راهبردهای موفق زنان در کنترل فشارهای ناشی از تعارضات نقش است؛ عنوانی که ما از آن به عنوان «فرایند اقتناع خود» نام می‌بریم؛ زیرا کنترل و متقاعدسازی درونی، نخستین راه‌حلی است که زنان را بدون چالش با زمینه‌ای بیرونی به سمت آرامش و رضایت درونی می‌برد. اینکه زنان همواره بر این باور باشند که چون این مسیر را خود برگزیده‌اند، بنابراین خود نیز به عنوان کنترل‌کننده و تصمیم‌گیرنده در مدیریت آن، به کنترل شرایط آن موظف‌اند. زنان در مسیر اقتناع خود به واسطهٔ باورها و ارزش‌های درونی که می‌تواند از منابع فراوانی سرچشمه گرفته باشد، خودشان را نخستین عاملان و مسئولان انجام وظایفی می‌دانند که به واسطهٔ انجام نشدن آنها فضای دیگران را دچار بحران می‌کند. به بیان ساده‌تر اولویت دادن به دیگران در فرایند تصمیم‌گیری‌ها که می‌توان از آن تعبیر فداکاری نیز کرد؛ اما در بحث ما، فاصلهٔ مفهوم فداکاری و اقتناع خود، در رسیدن به رضایت درونی از اوضاع است. اقدامات فداکارانه از سوی زنان زمانی پذیرفته نشده که به نظر می‌رسد زنان این عمل را نوعی گذشتن از خود و قربانی شدن خود برای دیگران می‌دانند، اما در وضعیت اقتناع فردی، زنان به صورتی آگاهانه انجام عمل فداکارانه را با رضایت درونی می‌پذیرند؛ بنابراین قطعاً انسجام شخصیتی زنان در وضعیت اقتناع درونی، بسیار بالاتر از یک کنش فداکارانهٔ کاذب خواهد بود؛ بنابراین اقتناع فردی زنان - به عنوان یک منبع کنترل درونی - توانسته بخش زیادی از فشارها و تعارضات زنان را کنترل کند.

در یک دسته‌بندی دیگر از تعاملات، به «تعاملات منعطف خانوادگی» پرداخته شده است. این تعاملات به این دلیل برای زنان انعطاف‌پذیر است که زنان برای انجام کنش‌های خود توجیهاتی پذیرفتنی برای خود تعریف می‌کنند و به همین دلیل در انجام فعالیت‌های مرتبط با خانواده انعطاف بیشتری از خود نشان می‌دهند و در کنترل اوضاع می‌کوشند.

راهبردهای زنان در حوزهٔ تعاملات عاطفی و هیجانی و تعاملات متقابل در خانواده کاملاً منطبق با اراده و میل فردی آنان است و در انجام این نوع کنش‌ها نه تنها الزامی برای خود نمی‌بینند؛ بلکه کاملاً وابسته به سلیق فردی خود، نوع کنش‌های عاطفی و هیجانی و کنش‌های متقابل در خانواده را انجام می‌دهند و برای انجام این فعالیت‌ها به دلایل شخصی

و فردی خود اتکا می‌کنند؛ بنابراین خلاقیت‌ها، تصمیم‌سازی‌ها و کنش‌های فردی زنان بیشتر در این نوع تعاملات آشکار می‌شود. تعاملات عاطفی و هیجانی زنان را می‌توان شامل ترس، اضطراب، ازدست دادن آرامش، احساس شکست، احساس پشیمانی، احساس خشم، احساس عصبانیت و ... تعریف کرد و زنان با این تعاملات می‌کوشند در فضای فردی و با انعطاف‌پذیری فردی خودشان بر آنها چیره شوند. زنان در تجربه‌های این تعاملات عاطفی، اغلب به دنبال ایجاد احساس امنیت برای خود هستند. ا. ۳۶ساله، دانشجوی علوم تربیتی می‌گوید: «خب حقیقتش من همیشه به احساس ترسی در زندگی دارم؛ اصلاً احساس امنیت ندارم. شما به امنیت شغلی داری، به امنیت احساسی و عاطفی داری، به امنیت مادرانه، به امنیت خانوادگی و زندگی مشترک. امنیت چیزی نیست که به صورت کلی بشه توضیحش داد. مثلاً من از به سری چیزا احساس امنیت دارم، از به سری چیزا ندارم؛ ولی درباره آینده زندگی، نمی‌دونم واقعاً که چه سرنوشتی در انتظارم هست».

لذت‌های زنان را نیز می‌توان جزئی از تعاملات منعطف فردی زنان به شمار آورد که به‌طور معمول و گاهی ناخواسته برای زنان در فعالیت‌های مشترک با خانواده و دیگران موضوعیت می‌یابد؛ این در حالی است که فهم و انتظار زنان از لذت‌هایشان صرفاً در فضای جمعی و وابسته به دیگران نیست و آن چیزی است که در فضای شخصی برای آنان معنادار می‌شود و زنان تا حد زیادی در چنین شرایطی از آن محروم می‌شوند.

یکی دیگر از تعاملات منعطف خانوادگی در زنان در حوزه «فعالیت‌های متقابل» است که زنان معمولاً در این اوضاع به‌سادگی هرگونه تعامل یک‌سویه را نمی‌پذیرند و معمولاً این فعالیت‌ها را به اراده خود دست‌کاری و کنترل می‌کنند. س. ۳۰ساله، دانشجوی مدیریت سیستم‌های اطلاعاتی می‌گوید: «من نمی‌تونم آینده خودم رو به خاطر خودکامگی‌ها و حماقت‌های او خراب کنم. اون از من می‌خواد همانند مادرش در خانه بنشینم و برایش نظافت کنم و غذا بپزم و بچه‌داری کنم و خلاصه زندگی‌م رو تباه کنم». براینده تعاملات فردی در زنان نشان‌دهنده بخشی از فعالیت‌های آنان است که خود زنان بر آنها کنترل و نظارت دارند و این نوع تعاملات اغلب دستخوش تغییرات هویتی زنان است. زنان در چنین مواقعی متناسب با اوضاع، کنش خاص خود را انجام می‌دهند و در ایجاد رضایت فردی برای خود می‌کوشند. در این حوزه تعاملی، زنان کمتر خود را به ساختارها و الزامات ساختاری و حقوقی مقید می‌دانند و با تفسیر فردی خود، کنش و رفتار مناسب را

بروز می‌دهند. بنابراین این گونه تعاملات فردی در میان زنان بسیار متکثر و متنوع است.

۳-۴. تعاملات نامتجانس

بیشتر «تعاملات نامتجانس» در موارد مورد مطالعه تعاملاتی ناشی از نقش‌های نامتجانس زنان هستند. اگرچه در اغلب مطالعات در حوزه زنان، از واژه‌های «تعارض نقش‌ها» صحبت شده است؛ اما در این پژوهش، از دو واژه «نامتجانس» و «متعارض» در دو مفهوم جداگانه استفاده کرده‌ایم. نقش‌های زنان در ماهیت خود از یک سو با هم هیچ تجانسی ندارند و زنان در حوزه‌هایی به تفکیک کامل آنها از یکدیگر ناچارند و از سوی دیگر این نقش‌ها با هم در تعارض‌اند؛ تعارضی که می‌تواند تحت شرایط خاصی ایجاد شود یا از سوی زنان کنترل شود.

منظور از نامتجانس آن دسته از کنش‌هایی‌اند که زنان ناگزیر به دلیل حضور خود در لایه‌های مختلف انجام می‌دهند و هر کدام در ماهیت خود سختی با دیگری ندارد؛ برای نمونه نقش مادری و همسری اگرچه دو نقش متفاوت‌اند؛ اما هر دو در خانواده‌اند و به دلیل تجانس داشتن در کنار یکدیگر انجام‌پذیر هستند؛ اما نقش دانشجویی و اشتغال - هم‌زمان با نقش‌های خانوادگی زنان - نقش‌های نامتجانسی‌اند که در صورت مدیریت نشدن، با هم تعارض می‌یابند و برای زنان چالش‌برانگیز خواهند شد. ن. ۳۲ ساله، دانشجوی حسابداری علمی - کاربردی می‌گوید: «واقعاً نمی‌دونم باید چه تعریفی از خودم داشته باشم! فقط می‌تونم بگم زحمتم خیلی زیاده و به وقتایی فکر می‌کنم انگار بیشتر از توأم دارم از خودم کار می‌کشم و ممکنه یه جایی کم بیارم. اگر همه چیز روی روال خودش پیش بره، مشکلی ندارم؛ ولی یه وقت‌هایی که اوضاع درهم می‌شه، واقعاً کم میارم. من یه زنم، یه مادرم، یه دانشجویام و در آخرم یه همسرم و هر کدومش مسئولیت‌های خودش رو داره. من باید به مسئولیت‌هام رسیدگی کنم. می‌تونم بگم یه آدمی هستم که با دوتا دست چند تا هندوانه هم‌زمان برداشته‌ام. یه وقت‌هایی واقعاً کم میارم؛ ولی دیگه باید اوضاع رو جمع‌وجور کنم و ادامه بدم. من در حین اینکه یک همسر برای شوهرم هستم؛ ولی یک مادر برای فرزندانم و یک استاد و یا معلم برای شاگردانم و یک دانشجوی دانشگاه، و ایفای هر یک از این نقش‌ها هنر و مهارت و هوش و ذکاوت خاصی رو می‌طلبه و اگر دارای چنین امتیازی نباشی و در ایفای هر یک از این نقش‌ها ضعف از خود نشون بدی، اونجاست که ادامه کار برای شما دشوار می‌شه و با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شید».

راه‌حل زنان برای مدیریت و کنترل ناهمسانی نقش‌ها - بسته به توانمندی، شخصیت، میزان خلاقیت‌های فردی زنان و از همه مهم‌تر وضعیت زندگی آنها - می‌تواند متفاوت از یکدیگر باشد. تعدادی از زنان برای مدیریت این نقش‌ها می‌کوشند که خودشان را به نوعی که کمترین آسیب را به زندگی خودشان و اطرافیان بزند، سازگار کنند و در بعضی مواقع ممکن است به حذف یکی از آنها اقدام کنند یا نقش‌ها را به نوعی تعدیل کنند. در میان زنان مورد مطالعه معمولاً این راهبرد تعدیل و حذف در بخش شغلی بیشتر مصداق می‌یابد و زنان مشاغل خودشان را به وضعیت پاره‌وقت و نیمه‌وقت تغییر می‌دهند که بتوانند ناهمخوانی نقش‌ها را که به تعارضات می‌انجامد، کنترل و پیش‌بینی کنند. اگرچه در زمینه تحصیلی نیز زنان - برای نمونه - روزهای مشخصی از هفته را برای حضور در کلاس انتخاب می‌کنند که برای آنها کمترین ناهماهنگی را ایجاد کند یا با تعدیل حجم درسی در طول ترم، متناسب با شرایط زندگی‌شان که ممکن است در بعضی مواقع مدت‌زمان تحصیل آنها را طولانی‌تر کند، این تعانس نداشتن را مدیریت می‌کنند.

حالت دیگر که معمولاً جزو بیشترین انتخاب‌های زنان مورد مطالعه به شمار می‌رفت، تحمل فشار نقش و تلاش برای انجام هرچه بهتر همه نقش‌ها برای زنان بود که بی‌گمان برای آنان پیامدهای جسمی و روحی بیشتری را در آن مقطع به همراه خواهد داشت؛ اما به نظر می‌رسد زنان از این وضعیت نارضایتی چندانی ندارند و حاضر به تحمل شرایط سختی و وظایف خود هستند و بیشترین انتخاب زنان، انجام هم‌زمان نقش‌هاست؛ بنابراین شاید بتوان گفت برای حل چالش‌های زنان در این موارد، بهترین و مؤثرترین حمایت از زنان می‌تواند از سوی خانواده در درجه اول و از سوی جامعه در وهله دوم صورت بگیرد. اگر بخواهیم در یک نگاه برابر به فعالیت‌های اجتماعی و حضور موفق و فعال و تأثیرگذار زنان به عنوان عضوی ذی‌نفع در همه موقعیت‌های برابر با مردان برسیم، به نظر می‌رسد توجیه وضعیت دشوار زنان و مسئولیت‌های آنان برای حذف موقعیت‌های شغلی و تحصیلی، کمترین تأثیر را بتواند در زندگی زنان داشته باشد؛ چراکه اغلب زنان خواستار حضور فعال و سودمند خود در عرصه اجتماعی هستند؛ بنابراین رسیدن به تفکر حمایت از زنان با توجیه موظف بودن زنان و پذیرش مسئولیت‌های دیگر در حوزه خانواده می‌تواند برای آنان ناعادلانه‌ترین تحلیل ممکن از زندگی زنان باشد. اصرار زنان بر تحمل وضعیت دشوار لزوماً به دلیل رضایت آنان از این اوضاع نیست؛ بلکه نشان‌دهنده مصمم بودن آنان در حضور و مشارکت

اجتماعی است؛ بنابراین تغییر فرهنگی نسبت به کلیشه‌های جنسیتی برای زنان شاید بهترین کمک آنان به جامعه باشد؛ حذف کلیشه‌هایی که جای زن را در خانه و مسئولیت اصلی او را تربیت فرزند و مراقبت از فرزند و امور خانه می‌داند. با تعدیل چنین نگرش‌های کلیشه‌ای به زنان، اوضاع آنان در فضای اجتماعی و در ذهنیت مردانه به مرور تغییر و تحول می‌یابد و حق حضور زن برای تحصیل و اشتغال به عنوان یک حق مسلم به رسمیت شناخته می‌شود. می‌توان پیش‌بینی کرد که به رسمیت شناخته شدن این حقوق زنان، به پذیرش مسئولیت زنان و مردان به صورت برابر در امور خانواده و در نقش‌های نامتجانسشان می‌انجامد. کم‌کم این تجانس نداشتن نقش‌ها می‌تواند در زندگی مردان نیز جریان یابد و مدیریت آن تنها بر عهده زنان قرار نگیرد و به امری مشترک تبدیل شود. آنچه به نظر می‌رسد در این پژوهش نوعی راهبرد ناعادلانه و از سر اجبار برای زنان در تجانس نداشتن نقش‌هاست، حذف شغل یا پاره‌وقت کردن آن، کاهش حضور در فضای شغلی و هر راهبرد دیگری از این دست بود که اگر شرایط دیگری برای این زنان فراهم می‌شد، بی‌گمان چنین راهبردهایی برای آنان موضوعیت مطلوبی نداشت؛ زیرا زنانی که درگیر حذف یا تعدیل شرایط شغلی و تحصیلی خود بودند، به این امر اذعان داشتند که آنان هزینه فرصت ازدست‌رفته خواهند داشت و این هزینه در آینده نیز نمی‌تواند برایشان جبران شود.

اگرچه شاید زنان مورد مطالعه نیز چنین انتظاری نداشته باشند که بخواهند در این مسیر بدون هیچ‌گونه تعارض نقشی مسیر را تجربه کنند؛ اما بی‌گمان در عمل، نخستین راهبردهای آنان احتمالاً کاهش تعداد نقش یا بی‌اهمیت و کم‌اهمیت کردن نقش نخواهد بود. اگرچه انتخاب این راهبردها برای زنان در زمینه‌های گوناگون نقشی، سازوکار متفاوتی دارد. زنانی که بیشترین میزان حمایت از سوی خانواده را دریافت می‌کنند، اغلب کمتر به حذف نقش گرایش دارند و در عوض زنانی که انگیزه‌های تحصیلی و شغلی در آنان صرفاً متکی بر فردگرایی و تصمیمات فردی نبوده و درگیر ذهنیت دیگران در تأیید یا رد خود هستند، تمایل بیشتری به انتخاب این راهبردها دارند.

۴-۴. تعاملات متعارض (درون‌نقشی، بین‌نقشی)

آنچه در اینجا با عنوان «تعاملات متعارض» از آنها نام می‌بریم، نوعی از تعاملاتی است که زنان نه تنها می‌توانند در ایجاد آن تعارضات سهم بگیرند؛ بلکه می‌توانند با خلاقیت‌های خود در جهت حل این تعارضات نیز بکوشند. والژ در ارتباط با تعارض معتقد است تعارض فرایندی

است که طی آن منافع فرد به صورت مخالف یا در تضاد با دیگری قرار می‌گیرد (Wall, 1995, p.517). تعاملات متعارض معمولاً در فضای درون‌نقشی یا بین‌نقشی مصداق دارد. گاهی اوقات زنان تعارض را درون‌نقش‌ها و ناشی از ماهیت ذاتی و کلیشه‌ای بودن آنها می‌دانند و در حل این تعارضات می‌کوشند و گاه تعارضات بین‌نقش‌هاست که اگر در تعریف راهبردهای موقت یا پایدار برای این تعارضات موفق عمل کنند، معمولاً به حل این تعارضات کمک خواهد کرد. یکی از پیامدهای تعارض، تغییر شرایط است (ر.ک: شیخ اسماعیلی، ۱۳۸۸). س. ۳۲ ساله، دانشجوی مدیریت دولتی می‌گوید: «من هفته‌ای دو روز کلاس دارم. نمی‌تونم بگم هیچ مشکلی ندارم؛ ولی با پشت کاری که دارم و کمک برخی از اساتیدم خودم رو جلو می‌برم. گاهی اوقات ذهن آشفته‌ام و اینکه در آینده چه اتفاقی قراره بیفته، مانعی می‌شه بر سر ذهنیتم و درس خواندنم؛ ولی بر اون غلبه می‌کنم و هرطور که هست، می‌خونم. ولی وقتی وارد محیط دانشگاه می‌شم، احساس خوبی بر من غالب میاد و می‌تونم بگم تا زمانی که در دانشگاه و سر کلاس هستم، همه چیز رو فراموش می‌کنم. شوهرم هم در امورات منزل کوچک‌ترین کمکی به من نداره؛ زیرا نظرات و عقاید خاص خودش رو در این زمینه داره و معتقده زن خانه باید زینت کند و مرد باید مردانگی».

اغلب تعارضات درون‌نقشی در نابرابری‌ها و ناعادلانه بودن نقش‌ها برای زنان ریشه دارد. در نقش همسر هرگونه نابرابری حقوقی در سهم زنان نسبت به همسر و انتظار زنان از همراهی همسر و همچنین ایفای نقش مادری که همه وظایف یک فرزند را به زنان محول کند، می‌تواند تعارض آموخته باشد. در فضای تحصیلی نیز نبودن فرصت‌های برابر تحصیلی و در فضای شغلی، نابرابری در موقعیت‌های شغلی زنان و مردان می‌تواند از جمله تعارضات درون‌نقشی برای زنان باشد. در تعارضات بین‌نقشی بیشتر چالش متوجه زنانی است که چندین نقش را به طور هم‌زمان هدایت می‌کنند؛ بنابراین در چنین حالتی که موارد مورد مطالعه نیز جزو این دسته به شمار می‌آیند، اغلب تعارضات متمرکز بر آشفتگی‌های بین‌نقشی برای زنان است که می‌تواند آنان را با همسر، فرزندان، استادان و کارفرمایان دچار تعارض و چالش کند.

پژوهش‌های دیگر نشان می‌دهد در نتیجه فشارهای ناسازگار ناشی از مجموعه نقش‌ها ممکن است سه نوع تعارض بروز کند. تعارض در نقش درون‌فردی، بین‌فردی (واگذارکننده نقش و پذیرنده نقش) و بین‌نقشی. در تعارض درون‌فردی، انتظارات نقش با

نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای قابل قبول از دید فرد پذیرنده نقش ناسازگار است. در تعارضات بین فردی نیز ناسازگاری بین مجموعه افراد در مجموعه نقشی است. در تعارض بین نقشی نیز فشارهای ناشی از داشتن نقش‌های متعدد در گروه‌های متعدد است که با هم ناسازگار باشند. ابهام در نقش نیز به اطمینان نداشتن یا نبودن یا روشن نبودن انتظارات جانبی از یک نقش گفته می‌شود که حل نشدن چنین تعارضاتی به رفتارهای تهاجمی، عقب‌نشینی یا تلاش برای نزدیک شدن به واگذارکنندگان نقش می‌انجامد (ر.ک: رضایان، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۱).

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد بیشتر تعارضات درون‌نقشی برای زنان مورد مطالعه بیشتر بر تعارضات خانوادگی متمرکز است؛ زمانی که پذیرش یک نقش در تضاد با باورها و ارزش‌ها و هنجارهای فردی زنان است و زنان در انجام آن نقش نسبت به انجام برخی فعالیت‌های آن نقش احساس رضایت می‌کنند. تعارضات بین‌نقشی زمانی است که ایجاد هماهنگی در انجام نقش‌های متعدد برای زنان ایجاد تعارض می‌کند و به دلیل ناهمپوشانی نقش‌ها با یکدیگر، شرایط تعارض افزایش می‌یابد. با توجه به اینکه هرکدام از نقش‌ها در ساخت هویت ما تأثیرگذارند، بنابراین می‌توان این‌گونه استدلال کرد که زمانی که زنان تحصیل و اشتغال را فضای موفقیت‌آمیزی تجربه می‌کنند و آن را از ارکان اساسی بر ساخت هویت خود می‌دانند؛ بنابراین محوریت و اهمیت این دو نقش برای زنان تردیدی در انجام بهینه آن برای آنان ایجاد نمی‌کند؛ این در حالی است که احیاناً اطرافیان و مخصوصاً همسران این زنان با تعریف کلیشه‌ای زنانه از موقعیت زنان، نقش تحصیلات را نقشی مزاحم قلمداد کنند که در مقاطع گوناگونی می‌تواند نظم و آرامش و تعادل خانواده را بر هم بریزد. در چنین اوضاعی معمولاً زنان بدون توجه به جنبه‌های مثبت یا منفی، راهکارهای متعددی برای حذف، تعدیل یا کاهش این تعارضات به کار می‌برند.

سازش، نخستین و سریع‌ترین راه‌حل تعارضات برای زنان شناخته می‌شود که طی آن زنان در جلب رضایت اطرافیان می‌کوشند و هزینه‌های روحی و جسمی آن را به جان می‌خرند. در حالت دوم، زنان به دنبال درخواست‌های حمایت برای حل این تعارضات دست‌به‌دامن خانواده، مشاوران و افراد قابل اعتماد برای حمایت از خودشان می‌شوند. در نهایت در حالت سوم، زنان وارد میدان مبارزه برای حل تعارض می‌شوند؛ مبارزه و چالش‌های مداوم یا موقت برای تغییر شرایط به نفع خود. این مبارزه‌ها در ماهیت خود،

دستیابی زنان به حقوق فردیشان را دنبال می‌کند که در نهایت پیامد آن را می‌توان برای زنان پیش‌بینی کرد. این امر - بسته به شرایط موجود زنان - گاهی می‌تواند به حل مسئله بینجامد و گاه نیز به آسیب به خانواده و فروپاشی آن منجر شود.

تلاش اصلی زنان برای رساندن این وضعیت به وضع تعادل است که در راستای آن، زنان راهبردهای موقت یا پایداری را برای تحقق آن تعریف و اقدام به کنش می‌کنند. این تعاملات می‌تواند فضای آرامش ذهنی زنان و اطرافیان را مشوش کند و نوعی تعلیق شرایط تا رسیدن به حل مسئله را در موقعیت‌های گوناگون ایجاد کند. به نظر می‌رسد زنان با اتخاذ آگاهی‌ها و تغییر و تحولات هویتی خود در مسیر هویت‌یابی که اکنون اوضاع آنان را تغییر داده، وارد مبارزه می‌شوند. اگرچه این مبارزه لزوماً منفی نیست و نوعی چالش مثبت برای زنان در راستای کسب رضایت درونی به شمار می‌آید. در واقع مبارزه محصول تغییر و تحول هویتی زن از سمت هویت اولیه به سمت هویت جدید است و به همین دلیل نیز باید آن را نوعی تغییر پایدار برای زنان قلمداد کرد؛ زیرا این تغییر در راستای خلق یک هویت بازاندیش برای زنان پدید آمده و اکنون جزئی از هویت آنان شده است. در این ارتباط در بخش پیامدها به‌طور مبسوط به آن خواهیم پرداخت.

هویت بازاندیش، پیامد حضور و تحولات فکری زنان پس از تحصیلات عالی است که اکنون - همان‌گونه که گفته شد - با فرض پایداری این ویژگی نمی‌توانیم بازگشت زنان از این مبارزه به سمت سازش را انتظار داشته باشیم؛ بنابراین این مبارزه را اگر راهی ناگزیر برای حل مشکلات زنان تحصیل کرده و شاغل بدانیم، بی‌گمان با این ارزیابی جدید از زنان می‌توانیم مسائل آنان را از نگاه دیگری مورد بررسی و تأمل قرار دهیم. اگرچه منظور ما تأیید مبارزه به عنوان تنها راه حل ممکن نیست؛ اما قطعاً پذیرش این امر به عنوان واقعیت موجود در هویت جدید زن ایرانی موردنظر پژوهش خواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، سازش، سازگاری و مبارزه سه راه حل اصلی زنان برای حل تعارضات است؛ اما راه‌های رسیدن به سازگاری به عنوان هدف زنان، با توجه به اینکه که درخواست و دریافت حمایت زنان برای رسیدن به سازگاری نیز معمولاً از کانال‌های حمایت خانواده یا مشاوره محقق می‌شود و با توجه به اینکه این حمایت‌ها معمولاً ماهیت سازگاران دارند، ناخودآگاه می‌توانند زنان را به سمت دو راه حل سازش یا مبارزه راهنمایی و هدایت کنند. بنابراین در نهایت دو راه حل اصلی برای سازگاری زنان می‌توان متصور شد: سازش یا مبارزه (نمودار شماره ۱).



نمودار شماره ۱: راه‌حل‌های اصلی سازگاری

گرچه سازش در چنین اوضاعی می‌تواند برای زنان پیامدهای جسمی و روحی و در آینده تصویری از هویت ناکام و نامنسجم را برای آنان ایجاد کند، در سوی دیگر مبارزه نیز در شرایط تحولات هویتی می‌تواند زنان را وارد چالش‌های جدیدی در موقعیت‌های نقشی کند که اگر رفع شود، به رضایت درونی زنان می‌انجامد و در غیر این صورت می‌تواند آسیب‌هایی را متوجه خود زنان و خانواده و فرزندان آنان کند. در اوضاعی که زنان در این مبارزه‌ها موفق به کسب رضایت درونی نشوند، اغلب به سمت تغییر شرایط زندگی خود می‌روند. این تغییر، در فضای خانوادگی می‌تواند به شکل جدایی عاطفی و طلاق تحقق یابد که پیامدهای آن برای زنان درخور درنگ است. از آنجا که اغلب چالش‌های زنان متوجه حقوق فردی و اجتماعی و انتظارات آنان از زندگی در موقعیت برابر است، می‌تواند از سوی خانواده و جامعه تا حدودی مدیریت شود.

در ارتباط با انتظارات زنان از زندگی به نظر می‌رسد انتظارات زنان، چیزی بیش از نوعی برابری انسانی و رسیدن به استقلال هویتی و به رسمیت شناخته شدن آنان به عنوان عضوی از جامعه در وضعیت برابر با مردان نباشد؛ بنابراین برای رفع این چالش‌ها نه تنها خود زنان، بلکه خانواده و جامعه نیز می‌توانند نقش چشمگیری داشته باشند. چنانچه به انتظارات زنان و چگونگی تحقق آنها در موقعیت‌های گوناگون توجه نشود، می‌توان فروپاشی بیشتر خانواده و تهدید سلامت روحی - روانی زنان را انتظار داشت. شاید به عنوان یک راه‌حل بتوان به آموزش‌های مؤثر به مردان و زنان در بهبود تعاملات ارتباطی و مهارت‌های ارتباط از طریق افزایش عزت‌نفس و اعتماد به نفس زنان و آموزش فرهنگ متعامل و متقابل و برابر در امور مشترک میان زنان و مردان اشاره کرد. فاکتورهایی که به نظر می‌رسد در یک راهبرد چالش می‌تواند تعارضات را به بهترین و معقول‌ترین شکل ممکن مدیریت کند؛ بنابراین به نظر می‌رسد سرکوب کردن مبارزه به عنوان یک فاکتور

آسیب‌زننده به زنان نمی‌تواند راه‌حل مناسبی برای حل مشکلات زنان باشد. ضمن اینکه مبارزه در اینجا لزوماً به معنای یک امر منفور و ناپسند به شمار نیامده و این در حالی است که مذاکره و مباحثه و مفاهیمی این‌چنینی را نیز نوعی مبارزه منفی قلمداد نمی‌کنیم و تلاشی در تحقق آرمان‌های فردی و اجتماعی می‌دانیم. مذاکره یکی از فنون حل تعارض است که در آن طرفین تعارض راه‌حل‌های گوناگون را به منظور حل تعارض بررسی می‌کنند تا به راه‌حلی که برای هر دو پذیرفتنی است، دست یابند (ر.ک: شیخ‌اسماعیلی، ۱۳۸۸ به نقل از جونز و همکاران، ۲۰۰۰م). تی جسولد (۱۹۹۳م) تعارض کارکردی را موجب بهبود کیفیت تصمیم‌گیری‌ها و برانگیزاننده خلاقیت و نوآوری در افراد می‌داند. گاهی تعارض وسیله‌ای برای طرح مسائل و کاهش تنش‌هاست و نتیجه مطلوب این تعارضات از نظر وی توافق، روابط مستحکم‌تر و یادگیری است (رضاییان ۱۳۸۹، ص ۶۲)؛ بنابراین خوب است با نگاهی عادلانه مبارزه زنان را نیز تلاشی برای احقاق حقوق آنان بدانیم و آن را در فضای اجتماعی به رسمیت بشناسیم و به جای سرکوب آن، به مدیریت صحیح آن کمک کنیم.

زنان همچنین برای حل تعارضات خود از تکنیک‌های دیگری چون اولویت‌بندی نقش‌ها، تقسیم وظایف، توجیه، بی‌تفاوتی، تلافی کردن، مداخله کردن، سکوت و روش‌های دیگری که به تعداد زنان می‌تواند متنوع و متفاوت باشد، برای حل تعارضات و مسائل خود استفاده کرده و اوضاع را کنترل و نقش‌های خود را مدیریت می‌کنند. در ارتباط با پیامد تعارضات، به طور ویژه اثرات تعارض می‌تواند بر روی افراد، روابط و ارتباطات، رفتار و ساختارها باشد (Wall, 1995, p.523). پیامدهای فردی تعارض می‌تواند به صورت آشکار، بروز خشم، احساس خصومت، جدایی عاطفی و اجتماعی، تنش، اضطراب و استرس و احساسات منفی باشد که در نهایت به سرخوردگی فرد منجر می‌شوند و در روابط بین فردی به بی‌اعتمادی و سوء تفاهم و تصویر منفی از عوامل تعارضات می‌انجامد (ibid, p. 523-524).

نکته قابل توجه در این چالش‌ها، برداشت اجتماعی از محوریت داشتن زنان به عنوان عوامل تحولات منفی در زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی است. اگرچه در واقعیت امر چنین موضوعی به طور اخص نمی‌تواند و نباید متوجه زنان باشد؛ اما در این مطالعه، زنان نه تنها خود، بلکه به نقل از دیگران نیز خود را عامل پیچیدگی اوضاع زندگی می‌دانند؛

بنابراین همواره می‌کوشند با تلاش‌های بیشتر در صدد جبران و رفع این چالش‌ها برآیند. اگرچه همواره هرگونه استدلال برای افراد وابسته به درون و یک امر درون‌فردی است؛ اما با توجه به این امر که استدلال از طریق ترکیب، مقایسه و قضاوت اطلاعات پدید می‌آید، در بینش‌های اخیر فرایندی اجتماعی قلمداد می‌شود و عوامل اجتماعی در آن دخیل‌اند (Holtgraves, 2002, p.196). بنابراین وابسته دانستن این امر به زنان، قطعاً قضاوتی نادرست خواهد بود. این در حالی است که زنان حتی با تعریف راهبردهای موقت و امید به تحولات پایدار در وضع آتی خود در رفع چالش‌ها می‌کوشند، خود را مسئول این بی‌نظمی‌ها می‌دانند و برای خود آنان نیز به باوری کلیشه‌ای تبدیل شده است.

این راهبردها اغلب متنوع و در فضاهای مختلف با کاربردهای متعددی توانسته به یاری زنان بیاید و گاهی نیز با حل نشدن مشکلات آنان، به پاک کردن صورت مسئله از سوی زنان و درنهایت ایجاد نوعی گسیختگی هویتی برای آنان انجامیده است. هرگونه راهبرد برای زنان - چه در جنبه کارآمد یا ناکارآمد آن - تلاش برای ایجاد تعادلی است که در صورت نبود آن، پیامدهای شخصی، خانوادگی و اجتماعی برای زنان خواهد داشت. همچنین زنان در کنار انجام امور چندگانه در لایه‌های هویتی و نقش‌های چندگانه خود، بر برنامه‌ریزی‌ها و راهبردهایی متکی‌اند که خود از آن به «مدیریت نقش» تعبیر می‌کنند؛ نوعی توانمندی زنانه برای ایفای هم‌زمان و منظم و منسجم فعالیت‌هایشان. اگرچه با توجه به حجم کارهایی که زنان باید در طول تحصیلات و اشتغال خود انجام دهند، اولویت زنان صرف انجام کارها از لحاظ کمیت و نه کیفیت آن است؛ اما نکته مهم این است که همه زنان مورد مطالعه به نوعی در الزام انجام همه فعالیت‌ها در بخش کمی یکسان‌اند و آنچه متفاوت است، کیفیتی است که در صورت مدیریت بهتر زنان از چالش‌های احتمالی خانوادگی، تحصیلی و شغلی جلوگیری می‌کند و یا آنها را به حداقل می‌رساند؛ بنابراین توانمندی مدیریت، زمانی امر ویژه‌ای قلمداد می‌شود که از دیدگاه زنان هیچ آسیبی را متوجه کیفیت زندگی نکند. ل. ۲۷ ساله، دانشجوی مهندسی کامپیوتر می‌گوید: «من معتقدم چندمسئولیتی بودن با درایت و مدیریت صحیح نمی‌تونه روی کیفیت زندگی تأثیر بذاره؛ ولی روی کمیت آن تا حدودی تأثیر گذاره و البته از نظر من کیفیت بیشتر اهمیت داره تا کمیت. کیفیت زندگی یعنی همین که شوهر و فرزندان در آرامش باشند و نبود تو خللی برایشون ایجاد نکنه».

علت تعارضات را شماری از زنان، حسادت عنوان کرده‌اند؛ اما فهم از این موضوع، مفهوم واقعی حسادت به موقعیت فعلی زنان نیست؛ چگونه می‌توان این امر را تعبیر به احساس حسادتی دانست که فردی با آن همه گرفتاری قرار است فعالیت‌های خود را برای خودش انجام بدهد که آیا در واقعیت قابل رقابت با همسر باشد یا نباشد؟ اما آنچه بیش از همه فهم ما را به سمت درک این مفهوم هدایت می‌کند، نوعی آسیب‌پذیری قدرت در تسلط فرهنگ مردانه بود. به نظر می‌رسد این تعارضات فقط زمانی حل‌شدنی‌اند که مردان، اندکی از مسند قدرت و جایگاه کنونی خود تغییر مکان دهند و در جایگاهی متعادل‌تر قرار گیرند. این تنش ناشی از مبارزه بی‌امان مردانه برای حفظ وضع موجود است؛ چه این وضعیت نفعی فردی و چه خانوادگی داشته باشد؛ بنابراین این مبارزه از جنس ایجاد خللی در قدرت مردانه در عنان تسلط آنان به همه امور خانه است. مردان همواره در صدد انکار قدرت برای زنان و تثبیت قدرت مردانه هستند؛ انکار قدرت زنانه‌ای که در اوضاع کنونی، واقعیتی اجتماعی است و از آن گریزی نیست. بخشی از این اوضاع نیز می‌تواند به دلیل قدرت بیشتر زنان در تأمین شرایط رفاهی خانواده نسبت به مردان باشد که این امر هم به دلیل ایجاد اختلال در قدرت مردانه، به ستیز و مبارزه و درنهایت ایجاد تعارضات خانوادگی می‌انجامد. کمیت نقش (تعداد نقش) همواره عامل تعارض نقش‌ها نیست؛ بلکه - در کنار کمیت نقش - ابهام نقش نیز می‌تواند عامل تعارضات نقش‌های زنان باشد.

اولویت‌بندی نقش‌ها نیز نوعی از منطق ذهنی زنان برای حل این تعارضات است. زمانی که فرزند و همسر در اولویت هستند، به همان نسبت شغل و مخصوصاً تحصیل، اولویت کمتری خواهد داشت که تأثیرات ناگوار آن بر آموزش عالی در ساختار تحصیلی این زنان قابل تأمل است و در صورت اولویت بخشیدن تحصیلی که در بین موارد مورد مطالعه نیز تا حدی مشاهده می‌شد، نمود تعارضات در نقش‌های دیگر معنادارتر است. در واقع نوعی تقسیم وزن تعارض در میان نقش‌هاست که زنان را وارد اتخاذ راهبردهای چندگانه می‌کند و هر کجا فضای خانواده مطلوب نباشد، وضعیت شغلی و تحصیلی نیز - پیرو آن - دستخوش چالش می‌شود.

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت زنان همواره مسیری را برای تعاملات اجتماعی خود برگزیده‌اند که از سوی جامعه و در تعامل با اطرافیان برساخته می‌شود. در واقع توسعه

و تحول هویتی زنان، منوط به توسعه و تحول ساختارهای اجتماعی و تعاملاتی است که زنان در آن فرصت مشارکت می‌یابند و تصمیم‌گیری‌های زنان کاملاً منوط به دیگری و منطبق با ایدئال‌های موردقبول جمعی است و در این موقعیت‌ها زنان دچار چالشی بین الگوهای خودبنیاد فردی و الگوهای دیگربنیاد اجتماعی می‌شوند. آنان در کنش‌های فردی خود می‌کوشند تا حدودی دلایل انتخاب راهبردهای فردی خود را توجیه کنند و کمتر راجع به کارایی و میزان ارزش‌گذاری آن برای دیگران ارزیابی و قضاوت کنند؛ اما هم‌زمان به ترمیم آنچه می‌تواند در خلال این تصمیمات برای دیگران ناخوشایند باشد، می‌پردازند. این دوگانگی زنان برای رسیدن به تعادل فردی و اجتماعی، همان دغدغه‌ای است که باید بر آن تأمل و در راستای حل معضلات زنان برای کاهش آسیب‌های ناشی از این تعاملات برنامه‌ریزی کرد.

الف) ساختارشکنی؛ محصول تمایل به تعاملات منعطف

یافته‌های این پژوهش نشان‌دهنده تغییر تعاملات زنان و تمایل به تغییر تعاملات از سوی تمایلات متعین به سمت تعاملات منعطف است و تعاملات متعین اگرچه ساختاری الزام‌آور دارند؛ اما زنان با توجه به اینکه در بخش تعاملات منعطف به صورت مداوم سرگرم دست‌کاری و تغییر شرایط از طریق راهبردهای متعدد هستند؛ بنابراین در حالت فشار نقشی، ترجیح آنان شکستن ساختارهای روابط متعین است. آنچه پژوهش به دنبال تشریح آن است، وضعیتی است که زنان در حالت تحولات هویتی ناشی از انتخاب نقش‌های متعدد، تمایل بیشتری به تعاملات منعطف و کنترل‌شدنی نشان داده‌اند. چالش همیشگی این زنان با وضعیت موجود، آنان را در الزام شکستن ساختاری قرار داده و در موقعیتی که حتی ماهیت ساختاری الزام‌آور بر آن مسلط است، زنان به دنبال انعطاف هستند. اینکه چرا این تمایل در زنان پیدا شده است، باید گفت تنها عامل آگاهی زنان نسبت به امکان ساختارشکنی فقط محصول اوضاع موجود این زنان است؛ زنانی که در بخش‌های گوناگون این پژوهش به تحولات هویتیشان و تغییر هویت اولیه آنان به هویتی بازنندیش صحبت به میان آمده است. بازنندیشی و رشد تفکر انتقادی و عقلانیت از جمله تحولات غالب ذهنیتی در این زنان است که این صورت بازنندیشانه در همه ابعاد زندگی و ابعاد هویتی آنان رسوخ کرده و جزئی از ساختار هویتی این زنان شده است؛ بنابراین ساختارشکنی اولین پیامد آشکار بازنندیشی خواهد بود. زنان در فضای تعاملات منعطف که اغلب در حوزه فردی و

خانوادگی آنان رخ می‌دهد، کاملاً بر اساس آنچه خود بدان می‌اندیشند، عمل کرده و کمتر خود را در بند ساختارها قرار می‌دهند؛ اما در بخش ساختاریافته نیز زنان کم‌کم به حذف ساختارهای دست‌وپاگیر می‌پردازند. پیامد این تغییر در تعاملات زنان در تعاملات فردی و خانوادگی، ایجاد چالش‌های آشکار در فضای خانواده است. این چالش‌ها اغلب در ارتباط با همسر و معطوف به امور خانه‌داری است. نپذیرفتن تعاملات سنتی و کلیشه‌ای در امور مربوط به حقوق همسر و وظایف خانوادگی به عنوان نوعی ساختار کلیشه‌ای است؛ اما نحوه سرایت این ساختار شکنی در دانشگاه و محیط‌های شغلی به صورت پنهان می‌تواند پیامدهایی برای زنان و احتمالاً فضای اجتماعی آنان داشته باشد. شاید بتوان چانه‌زنی در فضای دانشگاهی و توجیه کم‌کاری در فضای شغلی را از اصلی‌ترین پیامدهای ساختار شکنی زنان در تعاملات متعین دانست.

ب) تعاملات ترمیمی؛ هسته محوری تعاملات زن

برایند تعاملات زنان نشان می‌دهد زنان مورد مطالعه - در یک نگاه کلی - تعاملات خود را بر محور تعاملاتی متمرکز می‌کنند که بتواند به صورت پیوسته به ترمیم و اصلاح شکاف‌های موجود در زندگی آنان پردازد. تلاش برای معرفی این تعاملات به عنوان «تعاملات ترمیمی» توضیح و تفسیر جهت حرکت و مسیر تعاملات زنان به سمت ایجاد تعادل و سازگاری است؛ یعنی بازگرداندن همه چیز به حالت اول، اما نه با ساختار قبلی، بلکه در ساختاری جدید. کنش‌های زنان همواره حول محور ترمیم و اصلاح اوضاع توانسته زنان را به سمت سازگاری ببرد. زنان هرگونه تعاملی را در جهت خود، خانواده و جامعه انجام می‌دهند تا بتوانند آسیب‌های ناشی از وضعیت خود را کاهش دهند یا به نوعی مرمت کنند.

از سوی دیگر زنان در راستای این ترمیم، اصلی‌ترین وظیفه خود را مراقبت فرض می‌کنند و به واسطه چالش‌ها و تغییراتی که در روابط با دیگران برای آنان ایجاد شده، تعاملات خود را معطوف به دیگری تعریف می‌کنند. بنابراین «اخلاق مراقبت همراه با تعاملات ترمیمی» برای زنان بهترین پیامد ممکن و نوعی راهبرد موفق در زندگی آنان قلمداد می‌شود؛ اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، چالش‌هایی است که برای زنان همواره با این نوع اخلاق و این‌گونه تعاملات ایجاد می‌شود. در ارتباط با این موضوع که چرا و چگونه این چالش‌ها ایجاد شده‌اند، باید گفت که نقش همسری و مادری و هم‌زمانی آن با اشتغال و تحصیل زنان، به تغییر ساختارهای سنتی و ایجاد چالش برای آنان انجامیده

است. این نقش‌ها به واسطه ارتباطات تنگاتنگ و متقابلی که در زندگی این زنان با یکدیگر می‌یابند، باعث شده زنان از ساختارهای سنتی پیشین و امور نهادینه‌شده‌ای که زنان را صرفاً در هویت همسری و مادری و در فضای اندرونی خانه تعریف می‌کند، خارج شوند و با ورود آنان به خارج از این چارچوب، نقض قوانین خانوادگی و سنتی، نخستین گام تعارضات می‌شود. ماریا گابریلا هیتا (۱۹۹۷م) در تعریف عناصر هویت زنان نشان می‌دهد هویت زن سنتی مبتنی بر چشم‌اندازهای احساسی در رابطه با جهان است که در طول زمان به دیدگاه‌های منطقی از انسان تبدیل شده است (Patricia et al, 2013, p.15). زنان خانه‌دار به یک‌باره به زنانی نان‌آور تبدیل می‌شوند؛ مادران فداکار، به زنانی تبدیل می‌شوند که برای استقلال و تحقق خویشتن به دنبال یادگیری و تحصیل می‌روند و زنانی تحصیل کرده می‌شوند؛ کانون‌های اقتدار خانوادگی از سنت مردانه تضعیف شده و اکنون در یک فضای مشترک به زنان نیز واگذار می‌شود؛ تأمین معاش در زندگی خانوادگی، محوریت مردانه را به سمت همکاری متقابل برده و مسئولیت مادری متمایز از مهر مادری آشکار شده است.

در ذهنیت زنان، خانه‌داری نقشی منحصرأزانه قلمداد نمی‌شود و محورهای ارزش‌گذاری بر آن با تمرکز بر منطق وظیفه کم‌رنگ شده است. این وظیفه به امری دل‌خواهانه، نه در ماهیت وجودی ضرورت، بلکه منطبق بر تصمیمات فردی زنانه در تحول خود ماهیت تبدیل می‌شود. حال با تجدید ساختاری که در حال ساختار شکنی برای تمامی نظم‌های سنتی است، وقوع تعارض‌ها و چالش‌ها دور از انتظار نیست. چالش‌هایی که اغلب در منطق اصلی موضوعات تغییر یافته سنتی و اجرا نشدن آنها آغاز می‌شود و به شدت توسعه می‌یابد. نوربرت الیاس توازن جنسیتی برای زنان را یک تعادل ناموزون می‌داند و از آن با عنوان نابرابری هماهنگ (Harmonious inequality) یاد می‌کند و معتقد است این نابرابری به عادت اجتماعی تبدیل شده و به صورت پیوسته توسط رسوم اجتماعی کنترل می‌شود و به طبیعت ثانویه تبدیل شده است (ibid, p.43).

آنچه در این میان عامل تعادل بخش این چالش‌هاست، ذهن بازاندیش زنانه است که همواره سرعت و عمق چالش‌ها را ارزیابی و در حد توان مدیریت می‌کند. نقطه آغاز این چالش‌ها اغلب همان اولویت‌های زندگی خانوادگی است.

نخستین راهبردهای زنانه در موضوعاتی چون امور خانه‌داری، تربیت فرزندان، تغییر روابط زنان و فشارهای ناشی از این تعارض‌های نقشی نمود می‌یابد. در همه نقش‌ها، آنچه

راهبرد غالب و هنر اصلی یک زن در چهار نقش قلمداد می‌شود، مدیریت زمان است؛ زیرا کمبود وقت، عامل مهمی برای زنان در ایجاد تعارض‌های نقشی شناخته می‌شود. دوم، خستگی‌های ناشی از فعالیت‌های چندنقشی بودن، دلیل چالش‌ها در روابط خانوادگی است و در نهایت حضور کافی نداشتن زنان در امر تربیت و رسیدگی به فرزندان و همچنین نارضایتی صددرصدی همسران از امور خانه‌داری زنان که از نظر زنان همچنان از اولویت‌های ذهن مردان در خانواده است، عامل محوری چالش‌های زنان قلمداد می‌شود.

اگرچه عامل تعارضات و چالش‌ها در میان این نقش‌ها بیشتر در ارتباط با برخورد نقش خانوادگی با نقش دانشجویی است؛ اما به نظر می‌رسد زنان با اشتغال نیز باری از مسئولیت مالی خانواده را به دوش می‌کشند. آنان با تحصیل، نه تنها صرف زمان موردنیاز در خانواده را کاهش می‌دهند؛ بلکه ساختار و هرم قدرت مردانه را نیز به‌طور غیرمستقیم و بدون هیچ مبارزه سلطه‌جویانه‌ای نشانه گرفته‌اند. تحصیلات همان‌گونه که در ذهنیت زنان مورد مطالعه، عامل موفقیت و قدرتمندی قلمداد می‌شود، توانسته نمایش موفقیت خود را نیز تا حدودی در تضعیف موقعیت مردانه در قدرت و یکه‌تازی میدان قدرت نشان دهد؛ این همان فهمی است که بارها در کلام زنان مورد مصاحبه در برداشت از تفکر مردان درباره زنان مشاهده شده است.

آنچه در اینجا می‌توان درباره آن درنگ کرد، مسیر سخت و طاقت‌فرسای زنان در تحقق خواسته‌هایشان همراه با هزینه‌های مترتب بر آن است. زنان به انتخاب خود و با رضایت خود، همه این نقش‌ها را به جان و دل پذیرفته‌اند و همچنان بر طبل استقلال‌جویی خود در هر وضعیتی می‌کوبند. این خود زنان‌اند که به انتخاب خود عامل ایجاد چنین تعارضاتی شده‌اند و اکنون نیز می‌کوشند آن را در جهت آرامش درونی خود به بهترین نحو ممکن مدیریت کنند که هزینه‌های این انتخاب که اغلب زنان ما هنوز آگاهی جامعی به آن ندارند، درخور بررسی و تأمل است.

به نظر می‌رسد فشار و تعارضات نقش باید در دو تقسیم‌بندی زمینه‌ای متفاوت نیز مورد بحث قرار گیرند: یکی در فضای شغلی و تحصیلی که نوعی از فشار ذات‌گرایانه ناشی از ویژگی ساختاری را بر افراد درگیر در آن وضعیت وارد می‌آورند و این در حالی است که در دیدگاه زنان لزوماً قرار نیست چنین منطق دیوان‌سالارانه‌ای در فضای خانوادگی نیز به عنوان زمینه دوم حاکم باشد. آنچه در اینجا مهم است، فشار ذات‌گرایانه ایفای نقش بر

زنان نیست؛ بلکه فشار تعارضات، پیامد توقعات بیش از توان روحی و جسمی از زنان است که به صورت ناخودآگاه در زمینه‌ای شغلی می‌تواند به سمت ایجاد انتظار کارفرمایان و در فضای تحصیلی، توقع تعامل و انعطاف و مسئولیت‌پذیری بیشتر زنان در نگاه استادان را ایجاد کند. فهم زنان از فعالیت موردنیاز هر نقش، به نوعی چانه‌زنی تبدیل می‌شود که از طریق این راهبرد بتوانند به ایجاد تعادل کمک کنند. هرچه شرح فعالیت هر نقش ساخت یافته‌تر باشد، قدرت چانه‌زنی زنانه در آن نیز کمتر شده است. نقش مادری تقریباً ساختار تعریف‌شده‌ای است که رعایت نکردن هنجارهای آن از سوی زنان، صرفاً متوجه فرزندان نیست و با ایجاد احساس گناه، ساختار ذهنی خود زنان را نیز هدف قرار می‌دهد. بنابراین تنها فضایی است که بدون جبر ساختاری، زنان را به ایفای نقش وادار می‌کند و از سویی فضای خانوادگی نیز تنها فضایی است که به زنان امکان انعطاف بیشتری برای تعدیل فشار ناشی از تعارضات نقش را می‌دهد؛ زیرا نقش شغلی و تحصیلی در مقایسه با نقش همسری و مادری، دارای قاعده‌های هنجاری اجتماعی بیشتری است که زنان به دلیل وجود ضمانت‌های اجرایی، کمتر از آن سرپیچی می‌کنند؛ اما به نظر می‌رسد نقش همسری و خانه‌داری کمترین اولویت ساختاری را برای زنان دارد و به واسطه وجود یک رابطه متقابل در زندگی مشترک، انتظار زنان نیز به همان نسبت از این فضا و انعطاف‌پذیری آن نسبت به زمینه‌های دیگر نقشی بیشتر است. بنابراین ساختار شکنی در این حوزه چندان نیز دور از انتظار نخواهد بود. حوزه خانوادگی تنها حوزه‌ای است که در آن نقش زنانه ابهام نقش دارد؛ جایی که زنان تصویر روشنی از توقعات متغیر و گاه‌وبیگاه اطرافیان ندارند. درنهایت تعادل بیرونی محصول تعارضی درونی است. اگرچه همه تعارضات همواره امر منفی به شمار نمی‌روند و درنهایت پیامد آنها نمی‌تواند لزوماً به یک امر منفی خاتمه یابد. در موارد این مطالعه، پیدایش چنین چالش‌هایی گریزناپذیر است؛ ولی اینکه لزوماً برای زنان پیامد منفی داشته باشد، این‌گونه نبوده است. زنان در طی چالش‌ها و بحران‌های خانوادگی، تحصیلی و شغلی اگرچه با مقداری از فشارها و آسیب‌های جسمی و روانی روبه‌رو خواهند شد؛ اما درنهایت چالش‌ها و بحران‌های خانوادگی می‌تواند برای زنان به دستیابی و احیای حقوق فردی آنان منجر شود یا وضعیتشان را در درازمدت به سمت رضایت درونی فردی پایدار ببرد. بنابراین بسته به موقعیت‌های موجود ممکن است چالش‌ها پیامدهای متفاوتی داشته باشند. شدت چالش‌ها نیز به میزان اهمیت موضوعات مورد تعارض در مسیر زندگی

زنان بستگی دارد. همان‌گونه که گفته شد، آنچه در بین زنان بیش از هر چیز به تعارض انجامیده، بحث تحصیلات زنان است و یکی از راهبردها و نوعی از تعامل مثبت زنان در برابر شرایط و موقعیت‌های دشوار و تا حدودی تجربه‌نشده قبلی آنان، تعامل سازگارانانه است. سازگاری فرایندی است که طی آن فرد خود را با وضع جدید وفق می‌دهد؛ درمقابل، سازش (تسلیم) وقتی است که فرد در آن تسلیم موقعیت و شرایط می‌شود. از آنجا که سازگاری نوعی تعامل سودمند است، تأثیرات آن بر محیط و خود فرد تأثیرات منفی و آسیب‌زا نیست؛ برعکس تعامل سازشکارانه نوعی از تعامل است که با توجه به اینکه فرد نوعی از فرمانبری محض را در آن تجربه می‌کند، همواره در جاتی از خشم در فرد را پدید می‌آورد که می‌تواند در صورت همیشگی و دائمی بودن این فرایند، خطری برای سلامت روان فرد باشد. این سبک نقطه مقابل رقابت است. فرد از علایق و اهداف خویش جهت تحقق اهداف و ارضای نیازهای دیگران صرف نظر و چشم‌پوشی می‌کند.

ویژگی مهم این روش، از خودگذشتگی است؛ ولی باز هم مشارکت‌جویانه است. در میان زنان مورد مطالعه نیز این موارد به‌وفور یافت می‌شود؛ ولی آنچه اهمیت دارد، این است که زنان در فرایند سازگاری خود، زمانی - بدون تحمل هیچ‌گونه فشار و زحمتی برای دستیابی به آن - موفق‌اند که حمایت اطرافیان در سازگاری آنان نقش داشته باشد. در غیر این صورت زنانی که هم‌زمان با سازش، در حال ساختن سبکی سازگارانانه از اوضاع برای خود هستند، همواره درگیر دشواری و سختی‌هایی در این مسیر می‌شوند که در نهایت می‌تواند هزینه‌های عاطفی و جسمی - روانی برای آنان داشته و تا حدودی فعالیت‌های اجتماعی آنان را دچار اختلال کند. همچنان که ذهن بازاندیش و در حال تأمل زنان در تصمیم‌گیری‌های آنان مداخله می‌کند، روال سازش، خودبه‌خود به سمت نوعی از سازگاری حرکت خواهد کرد؛ در واقع زمانی که سازگاری، انطباق با اوضاع قلمداد شود، تلاش برای تغییر اوضاع و منطبق شدن آن با نیازهای زنان نیز حرکت به سمت سازگاری خواهد بود و در غیر این صورت محصول ناسازگاری، تعارضی همیشگی و تنش‌زا در زندگی زنان خواهد بود. بنابراین سازش نیز نوعی سازگاری مشروط است، به امید تغییر اوضاع.

منابع و مأخذ

۱. استراوس، آنسلم و جولیت کرین؛ مبانی پژوهش کیفی، فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای؛ مترجم: ابراهیم افشار؛ تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.
۲. ایمان، محمدتقی؛ روش‌شناسی تحقیقات کیفی؛ چ ۳، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.
۳. باستانی، سوسن و پریسا موسی‌نژاد؛ «بررسی هویت جنسیتی مردان و زنان در کلان‌شهر تهران»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مطالعات زن و خانواده، دانشگاه الزهراء، دانشکده علوم اجتماعی، ۱۳۸۸.
۴. تاکی، علی؛ «تحلیل محتوای آثار سینمایی بهرام بیضایی و داریوش مهرجویی پیرامون بررسی نقش و هویت زن در خانواده»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد واحد دهقان، ۱۳۸۸.
۵. خواجه‌نوری، بیژن و زهرا ریاحی؛ «جهانی‌شدن، دنیاگرایی و زنان»؛ مجله جهانی رسانه، دوره ۸، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۵، ۱۳۹۲، ص ۲۱-۴۷.
۶. رضاییان، علی؛ مدیریت تعارض و مذاکره؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
۷. ساروخانی، باقر و مریم رفعت‌جاه؛ «زنان و بازتعریف هویت اجتماعی»؛ مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳-۱۶۰.
۸. سفیری، خدیجه؛ «زنان و تحصیلات دانشگاهی»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۵، شماره ۵۶-۵۷، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱-۱۲۷.
۹. سفیری، خدیجه و زهرا زارع؛ «بررسی ارتباط کلیشه‌های جنسیتی و تضاد نقش‌های زناشویی در زوج‌های جوان»؛ پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۳، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷-۲۰۰.
۱۰. سگالن، مارتین؛ جامعه‌شناسی تاریخی خانواده؛ مترجم: حمید الیاسی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.
۱۱. شیخ‌اسماعیلی، سامان؛ «تعارض در سازمان: تعریف، مبانی، انواع و مدیریت آن»؛ ۱۳۸۸، دسترسی در وبلاگ دانش مدیریت. <http://13322010.blogfa.com>
۱۲. فلیک، اوه؛ درآمدی بر تحقیق کیفی؛ ترجمه جلیلی؛ چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.

۱۳. کیویستو، پیترو؛ اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۱۴. گیدنز، آنتونی و کارن بردسال؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ویراست چهارم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
۱۵. محمدپور، احمد؛ روش تحقیق کیفی ضدروش؛ ج ۲، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲.
۱۶. معصوم، وجیهه؛ «بررسی رابطه سرمایه اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی زنان به هويت مدرن خویش»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۰.
۱۷. میراشه، سمیه؛ «تعارض‌های هويت اجتماعی سنتی و مدرن و عوامل مؤثر بر آن»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهراء، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، ۱۳۹۱.
۱۸. وثوقی، منصور و علی اکبر نیک خلق؛ مبانی جامعه‌شناسی؛ انتشارات خردمند، ۱۳۷۳.
19. Wall, jr. james, A. and Ronda Roberts Callister; "conflict and its Management"; Journal of Management, 1995, It's available in: <http://jom.sagepub.com/content/abstract/21/3/515>.
20. Abbott, Pamela. Claire Wallace and Melissa, 1990, Tyler, "An Introduction to Sociology" Third Perspectives, Simultaneously published in the USA and Canada by Routledge, Jhally, S; Bel hooks: "cultural criticism and transformation", Northampton, MA, Media Education Foundation, 1997.
21. Juliel; Lemley; "Gendeard construction of the female Identity"; available in: <http://cornerstone.lib.mnsu.edu/jur>, Journal, 2005.
22. Holtgraves, Thomas, Language as Social Action: Social Psychology a;nd Language Use; Ball State University, Lawrence Erlbaum Associates, Publishers, Mahwah, New Jersey London, Lawrence, 2002.
23. Patricia, Martha Deminguez change, jose luis Breton Arredondo and Lazaro Gracia Fernandes; "the construction of Female Identity in nineteenth Century Publications in Mexico", 2013.
24. Mckinlay, Andrew and Chris, Mcvittie; "Identities in context individuals and Discourse in Action"; Publisher: willey- Blackwell, 2011.
25. Mitchell, J; Women and Equality; Milton Keynes: Open University Press, 1986.
26. Wood, J.T; "Gender lives: Communication, Gender and culture, Belmont"; CA: Th omsen wadsworth, 2003.